

رفتار شناسی سیاسی محمدعلی شاه در «توپ فرستادن»^۱

به مجلس

دکتر محمد رضا جلالی

استادیار گروه روان شناسی - دانشگاه بین المللی امام خمینی



چکیده

رفتار شناسی سیاسی و تاریخی پردازشی از رویکرد روان شناختی به موضوع‌های سیاسی و تاریخی است. در این معنا پایه‌های انگیزشی، شخصی، منشی، بازخوردی و ارزشی هر رفتار سیاسی، مدنظر قرار می‌گیرند؛ و پویای تکوینی اعمال و رویدادها در بافت شخصیتی و موقعیتی، مورد تحلیل واقع می‌شوند و عملاً از یکجانبه‌گرایی و یک وجهی‌گرایی تحلیلی اجتناب می‌شود. محمدعلی شاه ساخت سرشتی خودکامانه‌ای در سلطه‌ی سیاسی بر مردمش داشت. پس زمینه‌های تربیتی و آموزشی‌اش نیز او را در این مسیر هدایت کرده بود. رشد سیاسی‌اش در بافت موقعیتی آن روز ایران و ساختار سیاسی نسبتاً وابسته‌ی حکومت نیز چنین استعدادی را در وی شکوفا و محقق ساخته بود. از این رو او مورد مناسبی در بطن اقبال انقلاب مشروطیت به ایران، نبود. میراث پدرش را بر باد داد و زمینه‌ی نامساعدی برای

فرزندش، برجای گذاشت. تمکین به مشروطه در زمان ولایتعهدی بیشتر ایفای نقش ماهرانه و هوشمندانه‌ای بود که به کار زد و کارگر افتاد. اما در سلطنتش خود و مشروطه خواهان را وارد دور معیوبی کرد که جز بر غلبه‌ی استبداد خواهی و برچیدن بساط مشروطیت، معطوف نبود. روندی که او به اقتضای شخصیش پیمود، جز آنچه شد یعنی به توب بستن مجلس و استقرار مجدد استبداد - استبداد صغیر - سرانجامی نداشت. در این سیر ناگزیری تکوینی اگر محافظه‌کاری و بلا تکلیفی مجلسیان نمی‌بود، مهار و کنترل او زودتر صورت می‌گرفت اما خود شاه دگرگونه نمی‌شد. محمدعلی شاه سلطان حکومت مشروطه نبود؛ استعدادی که به واسطه‌ی خوی نرم و منعطف پدر و پسرش داشتند. در این نوشتار سیر وقایعی که زمینه‌ی متعین بمباران مجلس را فراهم ساخت، بر مبنای دیدگاهی که مذکور افتاد، کاویده شده است.

واژگان کلیدی

محمدعلی شاه - خودکامه‌گی - استبداد خواهی - مشروطیت - بمباران مجلس - انجمن‌ها.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

وقتی مشروطیت به پیروزی رسید، محمدعلی میرزا نیز بر آن صحنه نهاد. او ترس جایگزینی برادران و عمویش را داشت. پیش از این هم در معارضه‌ی با عین‌الدوله که برای برادر و رقیبش وساطت نموده و سعایت او را می‌کرد از مظفرالدین شاه خواسته بود؛ به عزل عین‌الدوله رضایت دهد.

نامه‌ی هوشمندانه و فریبنده‌اش در زمان ولایتعهدی به بهبانی به تصدیق غالب مورخان در یک چشم به هم زدن تشبثات طولانی عین‌الدوله و شعاع‌السلطنه را باطل کرد و جابر جوانی را که به خون مشروطیت تشنه بود در نظر مشروطه خواهان حامی و نگهدار اصول مشروطیت معرفی نمود؛^۲ و البته این‌ها سبب نمی‌شد، آنان که می‌شناختندش در طینت استبداد خواهانه‌ی او تردید روا دارند.

شاه ایران گر عدالت را نخوهد پاک نیست زانکه طینت پاک نیست^۳

مجدالاسلام با آن همه مدافعه‌گری از وی در بی‌اعتقادی‌اش به مشروطه شکی روا نداشته و این رفتارهای ظاهری را از سر پولیتیک سیاسی دانسته است. «حاصل از این مقدمه‌ی طولانی این است که کسی تصور نکند اعلیحضرت شاه در اظهاراتی که از اول در ماده‌ی حمایت مجلس می‌کرده اند، از روی حقیقت و عقیده‌ی قلبی بوده بلکه تمام بر اقتضای پولیتیک وقت پیش آمده.»^۴

آدمیت نیز تغییر و تبدیل سوگند نمایندگان از تعهد اخلاقی مطلق به شاه تا سوگند مشروط را باز نمایی بدگمانی مجلس نسبت به تاج‌دار بعدی (محمدعلی شاه) می‌داند.^۵ پیش از همه ولایتعهد نشین‌های تبریز بر خبث باطن او واقف بودند و ماجرای دستور و تماشای قتل میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و خیرالملک و ارسال سر آن‌ها به مرکز نقل مجالس بود.^۶ حکایت ناظران از کشتن ملک المتکلمین و صور اسرافیل نیز حکایت‌گر قساوت بی‌حد محمدعلی شاه و تضاد او با آزادی خواهی است و هرگونه گزارشی در خصوص خودداری او از بروز غضب و کینه، بدون مؤید تاریخی است. شکافتن گور کشته‌ی اتابک و برخی دیگر از کشتگان راه مشروطه بسنده است که بر کنه کینه‌توزی او به مشروطه خواهان واقف گردیم و او را واجد صفات انصاف و اغماض^۷ شناسیم. هر چند با عنایت به نقش و تصمیم احتمالی او در کشتن اتابک این رفتارها بیشتر به نعل وارونه زدن او ماند.

ولیعهد در تبریز به عنوان غدارترین و خون خوارترین عنصر که به هیچ قول و قرار او اعتماد نمی‌شد داشت، شناخته بود.^۸ با این حال رویه‌ی محافظه کارانه‌ی مجلسیان و متولیان

مشروطه مانع از آن بود که نظارتی بیشتر از قول و سوگند و مهر کردن قرآن، در معرفت شناسی او کنند. به قول شیخ الاسلامی^۹ قول‌ها نوعی تفنن سلطنتی شده بود که چند ماه به چند ماه یک مرتبه تکرار شود. تنها چند هفته پس از چهارمین سوگندش برای اغفال نمایندگان و پوشیده داشتن دسیسه‌های پشت پرده در انحلال مجلس و اجرای کودتای معروف به کودتای عقیم با احضار هیأت دولت همه شان را به طرزی ناجوانمردانه توقیف کرد.^{۱۱} چنان که بی‌اعتنایی آشکارا علامتی او به مجلس در عدم دعوت از نمایندگان برای شرکت در مراسم تاج‌گذاری^{۱۲} و تجربه‌های متعدد نکث بیعت و شکستن سوگند، موجب آن نشد که در این شیوه تجدید نظر به عمل آورند. به هر صورت و بی‌تردید منازعات و احتجاجات اولیه‌ی شاه و مجلس هر چه بود، آغاز کننده و محرکش سلطان بود و مدافعان پالودن محمدعلی شاه از نابکاری می‌دانند که در بدایت امر هنوز تندی و تند روی در کار نبود، انگیزه‌ی این شاه برای سلطنت بیشتر پرورانیده و فعلیت داده شده‌ی به‌سان جدش ناصرالدین شاه بود. مظفرالدین شاه پدرش چندان حال و توان سلطانی به شیوه‌ی پدر نداشت و احمد شاه پسرش موقعیت دیگری داشت و تربیت دیگر گونه‌ای یافته بود. اما محمدعلی شاه هم حالش را داشت و هم تربیتش زیر نظر شاپشال، کامران میرزا و امیر بهادر به او چنین استعدادی بخشیده بود. اما توان و موقعیتش نبود و جریزه‌ی کم درونی و تغییرات بسیار بیرونی، با خلق و خوی خودکامه‌اش سازگاری نشان نمی‌داد. اعاده‌ی نابسامان شرایط کنونی به سان سامان استبدادی جدش برایش آرزو شده بود. حامیان و اطرافیان نیز که مُصرّ بود از دستشان ندهد، جز به ترغیب و تحریک او در این راه اشتغال نداشتند. بارها که به دلیل ترس ذاتی و عافیت طلبی مصمم به استعفا و استقرار در گوشه‌ای دنج و فارغ البال می‌شد، روسیه و شاپشال از یک سو و زن و پدر زن و اطرافیان مستبد داخلی‌اش از دیگر سوی بازش می‌داشتند.^{۱۳}

به هر روی کش و قوس دو سویه‌ی استبدادخواهی و مشروطه‌خواهی به‌پایانی نیاز داشت. این بُرش و قاطعیت و پایان دهی از مجموعه‌ی نامتحدده مجلسیان که در رأس مشروطه‌خواهی واقع شده بودند، اینک انتظاری عبث می‌نمایاند. اما از سلطانی که طبعش به اطلاق حکومت است و محرکانش امیربهادر و کامران میرزا و شاپشال و لیاخوف هستند، به محض فراهم بودن شرایط سیاست خارجی - که عاملی است بسیار متعین در سیاست حکومت‌های دوره‌ی قاجاری - انتظاری است که تأخیر در آن وجهی ندارد.

پس از خلف وعده و خلاف تعهدهای بسیار شاه و بالذات افزونی نقار و تیرگی روابط شاه و

مجلس، بالا گرفتن منازعات برخی نویسندگان و روزنامه‌نگاران با شاه، افزایش فشار رادیکالیزم بر مجلس و تغییرات رؤسای آن و بریدن امثال سعدالدوله و احتشام‌السلطنه از مشروطه و پیوستن به شاه، مقابله‌های مستقیم و غیر مستقیم انجمن‌ها و مجلس و شاه و مقابله جویی‌های مکرر و بعضاً پرده درانه، ترور امین‌السلطان و سرانجام اقدام به ترور شاه، تمهید شرایط کودتا در سر شاه و حامیان و پیروانش محوریت یافت.

بیش از همه نگرانی از قدرت انجمن‌ها زمینه ساز شده بود. ادراک حضوری مقابله‌های تشدید شونده، تردیدی در این موضوع باقی نمی‌گذارد و تردید تاریخی در این امر از دقت تحلیلی مُلَهَم به ادراک حضوری در امور، دور است. عمل ترور بی‌اعتمادی و خشم شاه را به نهایت برانگیخته بود، و مجموعه‌ی مشروطه خواهان از وکلا و انجمن‌ها و روزنامه‌ها گرفته تا سخنوران و نویسندگان با ادراک این حال در او درصدد برآمدند که با پیغام و دیدار و نوشته و بیانیه او را به تعادل درآورند.

مجدالاسلام و احتشام‌السلطنه و تقی‌زاده^{۱۳} برآند که ترور شانس آشتی را از میان برده بود، شاه مطلقاً انعطاف ناپذیر می‌نمود. پیش از این در مواقع ضعف قدرت و موقعیت به سادگی تغییر حال می‌داد و سیاست‌ها منعطف می‌نمود. بیش از همه ترس و وحشت شاه معطوف به انجمن‌ها بود. حتی بدگمانی و بدبینی و ترس فوییک^{۱۴} شاه از انجمن‌ها به انجمن دست ساخته‌ی اشراف که به اذعان مجدالاسلام یک تنه حریف همه‌ی انجمن‌های فقرا و بی‌سر و پا بود، نیز تسری یافته بود.^{۱۵} شاه در برابر اظهارات ریاکارانه‌ی مشروطه خواهی آن‌ها، قول مساعد همراهی داده بود. چه هر دو با تقیه، اعتقاد استبداد خواهی و ضدیت مطلق با مشروطیت و مشروطه خواهان را به ناگزیر پنهان می‌کردند و تعارف دروغ به یکدیگر می‌نمودند. اشراف انجمن ساز می‌دانستند که شاه از مشروطه متنفر است، اما شاه به دلیل ترس و سوء ظن پارانوییدی^{۱۶} به صرف اظهار هدف مشروطه خواهی آن‌ها دچار وحشت شده بود. «علی رغم اظهار بشاشت و مساعدت ظاهر در باطن کمال اضطراب را داشت.^{۱۷} و از این که انجمن مذکور برای حمایت از شاه و خنثی‌سازی کار انجمن‌های واقعی و مشروطه خواه، تشکیل شده است، غافل ماند.» اصل مطلب از نظر پادشاه جوان ما مخفی بود و همچه حدس می‌زد که حقیقتاً این طایفه که تمام نوکر محترم دربار او بودند مشروطه شده و با ملت همدست خواهند شد و غفلت فرمود از این که اصل مسأله را استنباط فرماید.^{۱۸}

این اذعان روشن مجدالاسلام طرفیت اصلی شاه با انجمن‌ها و ضدیت او را با ملت و

مشروطه خواهی ملت نشان می‌دهد. برای شاه موقع سرکوبی و کین‌توزی و عقده‌گشایی فرا رسیده بود. او مستحضر به قدرت خارجی و متوهم به قدرت خود می‌خواست اقتدار مطلق اجدادش را تجدید کند، بساط مشروطه‌خواهی بالکل برچیند و سلطانیسم را برقرار سازد. «این کشور را پدران من با شمشیر گشادند، من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد، چنان که انجمن‌ها مرا از پادشاهی برمی‌دارند، من نیز خود را پادشاه نمی‌شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم.»^{۱۹}

شاه توجه نداشت که کشور پدران گشوده را نیازی نیست دوباره پسران بگشایند. وقتی کسی رسماً پادشاه ملت و کشوری است که علیه آن ملت و کشور شمشیر نمی‌گشاید، حقارت ناشی از جبن و ترس درونی شده‌ی او نسبت به شجاعت پدران شمشیر کش که به هر حال از موضع نبرد با قدرت‌های مدعی به قدرت رسیده بودند، با سرکوب ملت از موضع و موقعیت نظامی قدرت، مماثل می‌شد. این شیوه‌ی همانندسازی‌های مکرر که از بی‌تشخصی حقیر او ناشی می‌شد، کشور گشایی که نه عقده‌گشایی بود. این همانند سازی در ناخودآگاه شاه دو رویه‌ی جلی و خفی داشت. رویه‌ی آشکارش همان تمثل و تشبیهی بود که مدام به اجداد قلدر پدری اش^{۲۰} می‌کرد. اما رویه‌ی پنهانش که در ادای این جملات به آن خودآگاه نبود، اتکاء و مقهوریت و دلبستگی مطلق است که نسبت به قدرت فراگیر امپراطوری روسیه داشت. تقی‌زاده که به خواست شاه پس از خلع از سلطنت و تحصن در سفارت روس در زرگنده با وی دیدار داشته، از قول او می‌نویسد: «من چنان به قدرت و پشتیبانی روس‌ها متکی بودم که خیال می‌کردم آنها چین و ماچین را هم زیر نگیں من خواهند آورد.»^{۲۱}

بعد از اقدام نافرجام ترور، شاه مصمم گشت نقشه‌اش را در کودتای علیه انجمن‌ها، مجلس و مشروطه به اجرا گذارد. غالب مدافعان خواسته‌اند این تصمیم شاه را ناشی از بی‌تفاوتی و بی‌توجهی مجلس به ترور و شکایت او از عدم واکنش مجلس به اقدام ترور تروریست‌ها، نشان دهند. «اصلاً مگر چه حادثه‌ی غیر متعارفی از سوی شاه روی داده بود که مردان مشروطه را به چنین واکنش‌های عصبی برانگیخته بود؟ بالا تر این که ترور شاه در مجلس هیچ واکنشی نداشت و کسی آن را محکوم نکرد، شاه گله کرد که وقتی ارباب فریدون کشته شد^{۲۲} مجلس عاملان قتل او را تحت تعقیب قرار داد. اما در برابر سوء قصد به او هیچ گونه اقدامی انجام نمی‌دهد.»^{۲۳} این ادعا درست نیست. از سوی مجلس جهت نشان دادن توافق هیأتی از نمایندگان برای تبریک نجات به حضور شاه رفت و از ترور به نام ملت اظهار تنفر شد. عمل ترور

جنایتکارانه خوانده شد و برای خانواده‌ی آسیب دیدگان مستمری تعیین گردید.^{۲۴} جریان ترور نافرجام شاه از دید کاردار سفارت بریتانیا نیز غیر منتظره بود زیرا شاه در این ایام اقدامی علیه مشروطه انجام نمی‌داد.^{۲۵} مجدالاسلام نیز به قصد این که کودتای شاه را نه عملی بر ضد مشروطه بلکه واکنشی از سر ناگزیری به تقصیر تند روی انجمن‌ها، معرفی کند، همه گونه انتسابی به آنان از جمله مزدوری ناخودآگاه برای به سلطنت رسانیدن ظل‌السلطان را روا می‌شمارد.^{۲۶} «تمام انجمن‌ها تابع ارادت او (ملک المتکلمین) بودند و مجلس هم چنان که گفتیم مطیع اوامر و نواهی انجمن‌ها بودند.»^{۲۷} به رغم این جالب است که مجدالاسلام از فرط بغض بسیار نسبت به ملک و حسادت حقیرانه‌ای که نسبت به مقام ارجمندهش در نزد ملت بعد شهادت او یافته است؛ تندروی انجمن‌ها را که پایه و بنای توجیهی رفتارهای تبه کارانه‌ی شاه می‌شناساند، فراموش کرده و می‌نویسد .

«... سه روز قبل از وقعه‌ی ۲۳ جمادی الاول، نصف انجمن‌های طهران رأی داده بودند که تبعید او و سید جمال و جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و سید محمد رضا مساوات برای آسایش نوعی لازم است و اگر این حادثه پیش نیامده بود خود ملت او را با کمال حقارت و مذمت طرد و تبعید می‌کردند ولی حسن اقبال او این طور اقتضا کرد که با نهایت مظلومیت کشته شود و ...»^{۲۸} مجدالاسلام توجه ندارد که چرا باید انجمن‌هایی که به زعم او مطلقاً به شرارت و ماجراجویی و پرده دری و مزدوری مشغولند به آسایش نوع ملت بیندیشند و برای تأمین این هدف، قصد تبعید شجاع‌ترین مشروطه خواهان را داشته باشند؟ به ویژه کسی را مجبور به طرد بلد کنند که به زعم مجدالاسلام مطلقاً تابع ارادت اویندا آیا این به آن معنا نیست که جدای از مجلس که همه درخواست‌های شاه را پذیرفته بود،^{۲۹} انجمن‌ها نیز تصمیم به پذیرش غیر موجه‌ترین مستمسکات شاه را داشته‌اند و با عنایت به این اذعان‌ها، بی پایه نخواهد بود که کودتای شاه را واکنش به بی توجهی مجلس به ترور و یا تند روی انجمن‌ها نسبت دهیم؟

ملک‌زاده نیز می‌گوید سه روز قبل از بمباران اکثریت وکلا - عده‌ای وحشت زده عده‌ای درباری - رأی دادند که برای تعدیل خشم و غضب شاه، واعظ و ملک از نطق در مجامع عمومی خودداری و از انتشار صور اسرافیل و مساوات جلوگیری شود.^{۳۰} هر چند رفتار امثال مساوات و سلطان‌العلمای خراسانی در هتاکی و پرده دری و ورود ناروا در قلمروهای شخصی شاه و دادن انتسابات به او، عمدتاً از جنبه‌های واکنشی نسبت به کردارهای شاه برخوردار بود و

تسری این موارد به مشروطه خواهان ناروا و دلیل تراشی است .

با این وصف احتشام السلطنه و مجدالاسلام که اولی نسبتاً و دومی کاملاً در روند انقلاب به سوی شاه کشانیده شده بودند^{۳۱} در تعلیل رفتارهای شاه دشمنی آشتی ناپذیری با انجمن‌ها دارند. احتشام السلطنه معتقد بود اگر به جای این شاه ذاتاً مستبد و عاشق حکومت فردی هر فرد آزادیخواه دیگری هم بود ناگزیر با انجمن‌ها درمی افتاد .

مجدالاسلام نیز بر این باور بود: «... اگر ملت ایران همان قدر که شاه با آن‌ها اظهار مساعدت کرد با شاه مساعدت کرده بودند، هیچ وقت شاه به این خیال نیافتاده بود که مجلس را به توپ به بند و حالا از روی انصاف، می‌گوییم اگر آن همه فحش که به شاه دادند و نوشتند به بنده و غیره داده بودند و زورش می‌رسید فوراً مجلس را به توپ می‌بست و آحاد اعضاء آن را از دم شمشیر می‌گذرانید باز خیلی باید از این شاه تشکر کرد که بعد از غلبه، چندان بر مردم سخت گیری نکرد بلکه تا حدی عفو و اغماض کرد و مسلماً اگر ملت فتح کرده بود با دولت این طور معامله می‌نمود و یقیناً ریشه‌ی آن‌ها را می‌کند و به بزرگ و کوچک آن‌ها ایفا نمی‌کرد.»^{۳۲} بعد نیز مستند به بهبانی و طباطبایی می‌گوید گفته‌اند که شاه با آن‌ها منصفانه رفتار کرده و اگر آن‌ها غلبه یافته بودند آن چنان که بهبانی گفته به حقّ خدا همه را با نهایت ذلت هلاک می‌کردند.^{۳۳}

به تصوّر مجدالاسلام که ادراک روشنی از حکومت مشروطه و دموکراتیک ندارد شاه می‌تواند علی‌رغم نظر مخالف ملت که بارها خود در این جملات بر آن‌ها تصریح می‌کند، حقّ اعمال حکومت داشته باشد و ظاهراً هنگام تألیف کتاب در اوقات خوش استبداد صغیر به سر می‌برده و از اعمال تنبیه‌گرانه‌ی شدید شاه بعد غلبه‌ی بر ملت و مجلس بی‌خبر بوده است که مکرر برای نجابت و انصاف و خوش رفتاری و اغماض‌گری شاه و علیه بی‌نجابتی و بی‌لیاقتی و بی‌انصافی و بی‌رحمی ملت و مشروطه خواهان، داد سخن می‌دهد. پس از به توپ بستن مجلس شاه تا آن جا که توانست از مخالفان معتقد آزادیخواهش انتقام کشید. قزاق‌ها در پارک امین‌الدوله در حدّ کشت و کلا حتی سیدین را زدند. میرزا ابراهیم آقا وکیل تبریز را به قتل رساندند. دو روحانی معمر به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند و به دستور شاه ریش سفید بهبانی را می‌کندند و با لگد و قنداق تفنگ بر تن ناتوان طباطبایی ضربه وارد می‌کردند.^{۳۴} سپس هم شاه از سر تحقیر و تندی و ناسزاگویی با بهبانی برخوردار کرد و تنها شجاعت و صراحت لهجه‌ی بهبانی بازش داشت. برخی سران مشروطه به فجیع‌ترین وضعی

در باغ شاه با حضور خود او به قتل رسیدند. برخی کسان نیز مانند دهخدا، تقی‌زاده، مساوات، سید جمال واعظ، اگر به دست شاه می‌افتند سرنوشتی بهتر از ملک‌المتکلمین و صوراسرافیل و قاضی ارداقی و سلطان‌العلمای خراسانی نمی‌یافتند. در خصوص تقی‌زاده قسم یاد کرده بود و البته به این قسم عمل می‌کرد که چشمانش را با چاقوی قلم تراش خود در بیاورد.^{۳۵} حتی خانه‌های ظل‌السلطان عمویش، جلال‌الدوله پسر عمو و پسر خاله اش، بانو عظمی عمه اش، ظهیر‌الدوله شوهر فروغ‌الدوله عمه‌ی ذی‌نفوذش، هم، از هجوم اشرار تحت فرمانش در امان نمانده و با توپ و گلوله ویران گردیدند. قتل ظهیر‌السلطان پسر ظهیر‌الدوله و فروغ‌الدوله نیز حتمی بوده که در آخرین لحظات به حساب مادرش و تهدیدی که او به انتحار کرده بود، نجات می‌یابد.^{۳۶}

در این امر محل تردید و احتجاج نبود، هر گوینده و نویسنده و وکیل و آزادبخواهی که به شکار منش خودکامه‌ی شاه - که ملک‌زاده او را هزارها بار مستبدتر از عین‌الدوله می‌داند -^{۳۷} رفته بود از تیر بغض و انتقام کشی جابرانه‌اش رهایی نیافت مگر جان پناه امنی چون سفارت بیگانه یافته باشد. مامون‌تف خبرنگار روسی و مدافع سرسخت شاه و شاپشال و لیاخوف در سرکوب ملت و مشروطیت نیز می‌پذیرد که مجازات‌های شاه سخت بوده است. «به طور کلی در تهران از شاه و سرهنگ لیاخوف گرفته تا آخرین سید (توده‌ی ملت) باور نمی‌کرد که قضایا به مصادمه‌ی خونین و مجازات‌های سخت محمدعلی شاه خاتمه یابد».^{۳۸}

در عین حال نباید تصور کرد که شاه دست مطلقاً بازی در ابراز خصومت و عنا دورزی خویش داشته است. او ناگزیر بوده به ملاحظه‌ی اختلاف نظر دو دولت ذی‌نفوذ در ایران و تعهداتی که به آنان در ازای حمایت یکی و سکوت حمایتی دیگری سپرده،^{۳۹} اعتراض دیگر دول، روزنامه‌های خارجی و شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران دوست که به دولت‌های خویش از این بابت توجه و تنبه می‌داده‌اند و ... تا حدی از یکه تازی و ترکتازی خودداری نماید. این بازداری ناشی از حقارت شاه در برابر قدرت برتر خارجی است و اصلاً ربطی به گذشت و عفو و رأفت شخصیتی و ارادی و اختیاری ندارد. منش هر پرخاشگری متناسب با فرهنگ زورمداری است و عامل متعین رفتار او بیرونی است. به مصداق الحق لمن غلب، مناط رفتار او در ارتباط با دیگر افراد و گروه‌ها، برتری و کهتری است. در برابر زیر دست و ناتوان خود برتر بین است و اقتدار و تسلط نشان می‌دهد؛ و در برابر بالا دست برتر، حقیر و خود کهتر بین است؛ زبونی می‌کشد و تبعیت نشان می‌دهد. این افراد در مناسبات میان فردی مغفول

از شأن برابر انسانی و معطوف به میزان قدرت مخاطبند و بر آن مبنا رفتار می‌کنند. از این رو وقتی سرمست از توپ‌های لیاخوف سر از پا نمی‌شناخت و متوهم به قدرت خود شده بود و به غیض بسیار نسق از این و آن مبارز در بند می‌کشید، و مدام متفرعانه از تهدید و تنبیه و سیاست دم می‌زد. در معارضه‌ی با بست نشینان سفارت انگلیس پیام می‌فرستد «... اگر آن‌ها را بیرون نکنید توپ به سفارت خواهم بست. می‌گویند جرأت داری بگو یک تفنگ به طرف سفارت خالی کنند.»^{۴۰} سر جایش می‌نشیند و تشخیص می‌دهد که کاربرد این تفرعن و تکبر و مطلق‌العنانی منحصراً اختصاص بر مردم بی پناه و مظلوم کشورش دارد. چنان که وادارش ساختند به رغم میلش، وانمود کند مسأله‌اش مشروطه و قانون و مجلس نبوده و تنها تعطیلی سه ماهه‌ی مجلس را اعلام دارد. شاه می‌خواست سکوت خارجیان، بیشتر انگلیس، همچون نظاره‌گی بر توپ بستن مجلس تداوم یابد تا امور را به سامان خویش خواسته درآورد. اما به ویژه انگلیس که جریان را بیش از حد به سود روسیه دیده بود، نمی‌گذاشت.

از سوی دیگر باید از مجد الاسلام پرسید مگر وقتی استبداد صغیر به پایداری ملت خاصه مشروطه خواهان تبریز علی رغم سفاکی‌های سپهسالاران شاه مانند رحیم خان و شجاع‌السلطنه و عین الدوله، به شکست کشانیده شد، غیر از چند اعدام غیر لازم و درجه‌ی دو،^{۴۱} چه رفتاری از مشروطه خواهان سر زد که از مصادیق بی رحمی بر صغیر و کبیر به شمار آید؟

جز آن که به عزت و احترام، برای شاه جانی از جیب ملت محروم، مستمری تعیین کردند و راهیش نمودند تا باز در صرافت توطئه و کودتا علیه ملت و مشروطه برآید، و فرزند کم سن و سالش را به سلطنت نشانیدند. و در همه‌ی این مراحل از به کار بردن کلمات و جملات احترام‌آمیز و مؤدبانه در خصوص او اجتناب نمودند.

شوستر که بعد خلع محمدعلی شاه از سلطنت به ایران آمده و از وی با صفات جبان، گمراه، بی‌آبرو، بد ذات، مفتن، حيله جو، قسم خوردن به دروغ، ملوث کننده‌ی تخت سلطنت ایران، موذی‌ترین جانور قرن‌های عدیده، پایمال گر حقوق ملت، تحقیر کننده‌ی مردم خویش^{۴۲} و روسوفیل^{۴۳} یاد می‌کند؛ می‌نویسد: ظرف ۸ ماه که در طهران بودم چهار ماه آن را دولت مشغول فراهم نمودن لوازم جنگ با شاه مخلوع و برادر دیوانه‌اش شاهزاده سالارالدوله بود.^{۴۴}

به هر صورت بعد بالا گرفتن اختلاف‌های میان مجلس و شاه، بی‌توجهی شاه به مجلس نیز بالا گرفته بود. با استعفای کابینه‌ی نظام‌السلطنه، شاه بدون نظر و رغبت مجلس مجدداً مشیرالسلطنه‌ی مستبد و مرتجع و ضد آزادی را که عمدتاً به تعرض بر آزادی قلم و مطبوعات

اشتغال داشت، مأمور تشکیل کابینه می‌کند. مطبوعات در این زمان عقده‌ی چند هزار ساله می‌گشودند و خاصه ترس اشراف و متمولان را از مشروطه زیادت می‌ساختند. مشیرالسلطنه به هدف اغفال مجلس، بی‌اعتنایی شاه را مضاعف و کامل نکرد و با تأنی و دفع‌الوقت بسیار و همزمان با خروج شاه و رفتن به باغ شاه، در حال معارضه‌ی با مشروطه و انجمن‌ها و مجلس، به معرفی وزرای خود به مجلس مبادرت کرد. در حالی که شاه تمایل مجلس در صدارت او را نخواست. مجلس اصرار فزاینده‌ای برای اعمال نظارت داشت و این صدر اعظم دوران مشروطه بار قبل هم نشان داده بود اصلاً از درک چنین نظارتی عاجز است. به نظر می‌رسد بر سر کار آوردن دولت‌های ناکارآمد خاصه در مواقع بحرانی، جزء تمهیدات کودتاست. وجیه‌المله‌هایی همچون مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مستوفی‌الممالک، صنیع‌الدوله، چهار عضو از هفت عضو کابینه را تشکیل می‌دادند.

در ترمیم کابینه نیز دو برادر جنت مکان ماندند. کابینه‌ای که اختیار و اراده‌ی تامه و مطلق شاه بر آن حاکم بود. مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک از سیر حوادث و نقشه‌های پنهان اطلاع داشتند اما جسارت نشان دادن استقلال رأی و نپذیرفتن وزارت را نداشتند؛ با این حال مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک گفته بودند شاه فردا عزم خود را در براندازی مجلس اعمال خواهد کرد.^{۴۵}

شاه اعلام داشت که به دلیل گرمای لایطاق ناگزیر شده به باغ شاه حرکت فرماید.^{۴۶} اما ارباب و التهاب سراسر شهر را فرا گرفته بود. ضرب و جرح و غارت و تیراندازی قزاق، جا به جایی سلاح‌های سنگین، قطع سیم‌های تلگراف در مسیر شاه و هیبتی که لیاخوف و شاپشال با شمشیر آخته و کشیده در کنار کالسکه‌ی شاه به خود گرفته بودند؛ سان و سلام شاه در میدان توپخانه و در واقع تهدید گویای ملت که از مشروطه خواهی دست بردارند، مافی الضمیر شاه و باطن این رفتارهای او را برای عوام نیز قابل رؤیت ساخته بود.

با این وصف شاه جبون نه طاقت گرما را داشت و نه طاقت حفظ ظاهر. وقتی از دسترس و تیررس مردم خارج شد، دستخط اعلان جنگ علیه آنان صادر کرد. عنوان این اعلانیه‌ی جنگی «راه نجات و امیدواری ملت» بود. البته این بازگونگی در این سرزمین و تاریخ استبدادی حکومت‌های آن، موضوعی ناشناخته نیست.

مفسدین - مشروطه خواهان - بی‌هیچ قبول وساطتی مخذول و منکوب، هر کسی از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست واقع خواهد شد.^{۴۷} به زعم مامون‌تغ تغییر

اساسی در اخلاق و اطوار او پیدا شد و شروع به مخالفت با تقاضاهای جسورانه‌ی مجلس گذاشت.^{۴۸}

سنگر شه چون به دوشان تپه رفت از باغ شاه تازه تر شد داغ شاه^{۴۹} اما مردم آمادگی داشتند که با این توطئه‌ی شاه که این بار نه به عادت و سرشت او که به طراحی و وعده‌ی حمایتی، خودکامه گی پیشه کرده بود از در مقابله درآیند و زود تر چنان که بعداً، کارش را یکسره کنند .

«وقتی در شهر عبور می‌کرد، به واسطه‌ی رها نمودن دو هزار سرباز گارد (سیلا خوری) که مستحفظش بودند و حرکت دادن سیصد نفر قزاق با توپخانه، و لوله و هیاهوی غریبی در شهر برپا نمود، شاه با این تدبیر و در پناه این پرده غوغا و آشوب ... به باغ شاه رفت.»^{۵۰} گزارش مامون‌تغ جالب است: «... افواج رشید سرباز از سرباز خانه‌ها با طبل خارج شده به باغ شاه آمدند تا شاه را از صداقت و وفاداری خود مطمئن سازند. قسمت کوچکی از سربازان این قصد نیک را انجام دادند. بقیه در شهر پراکنده شده شروع به غارت مردم نمودند، سواران کشیک خانه‌ی شاهی سواره در شهر تاخت و تاز کرده مشق تیراندازی نموده رو به هوا تیر می‌انداختند.»^{۵۱}

ممتازالدوله رئیس مجلس پیام وکلا را در علت تحریکات نزد شاه برد، که با احترام تمام گوشزد مقام مشروطه‌اش شده بودند؛ شاه با تندی و تغییر نامه را نپذیرفته بود، شاه پروایی به فرستادگان نموده و لایحه گرفته نخواند بلکه خود رفته و وزیران را آن جا خواسته و خشمناک^{۵۲} چنین گفته: «پدران من... اما رئیس به همکاریانش گفت که شاه با مشروطیت همدلی دارد. نمایندگان نیز همچون رئیس مرعوب، به واسطه‌ی واهمه‌ی زیادی که از گستاخی و جسارت تازه یافته‌ی شاه در خویش یافتند، صواب را در انکار و ندیدن حقیقت دانستند و البته این بار گوسفندی قربانی نکردند .

به قول کسروی کسی نپرسید: « اگر شاه کمال همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس می‌داشت پس آن توپ کشیدن‌ها و نیرو بسیجیدن‌ها بهر چه بود.»^{۵۳}

در واقع این اقتضای ساخت محافظه کارانه‌ی رفتاری غالب مجلس بود که به طبع و ساخت مامشات گر خویش آمادگی داشتند پیام‌های آشکارا فریبنده‌ی شاه را که به گونه‌ای پارادوکسیکال تماماً با اعمال و رفتارشان مغایر و متناقض بود، بپذیرند و با انکار و نادیده انگاشتن خبث ذات و عزم مستحضر به حمایت خارجی‌اش، قصد و نیت او را در براندازی

بساط مشروطیت، نبینند. انفعال مجلسیان در مقابل شاه که آن همه روی آوری و عزم مقابله جویی مردم و انجمن‌ها را در مدافعه‌ی از مجلس و مشروطه بر باد داد، موجب تجری درونی شاه گردید که این بار بخواهد هشت تن از آزادیخواهان به دست مجلس تبعید شوند. وی بی‌آن که خواسته‌ی مشروطه خواهان و صلاح اندیشان ایل قاجار را در دور نمودن اطرافیان مستبد و مرتجع و توطئه گرش، عمل نماید؛ استعداد قبول و موافقت عده‌ی زیادی از نمایندگان را در دور ساختن سخنوران مشروطه دریافته بود. شاهزادگان قاجاری در منزل علیرضا عضدالملک بزرگ قاجاریه گرد آمده بودند تا چاره‌ای در کار، که سلطنت سلسله قاجار را تهدید می‌کرد ببیندیشند. دست آخر به تعدیل و اصلاح رفتار شاه نظر دادند و خواستند که او با مجلس و مشروطه از در همراهی درآید و به دور نمودن امیر بهادر، شاپشال، علی‌بیک، موقرالسلطنه، امین‌الملک، و مفاخرالملک که مُحَرِّک شاه در مقابله جویی با مشروطه و مسبب تداوم کینه‌توزی او هستند و موجبات تداوم اختلاف را فراهم آورده اند، اقدام نماید.

شاه به ظاهر و با اکراه، صلاح اندیشی عضدالملک و بزرگان قاجاری را پذیرفت و به فرمان او مشیرالسلطنه اعلامیه‌ای راجع به تصفیه و تبعید افراد مورد نظر مجلس و مؤید گردآمدگی خانه‌ی عضدالملک، صادر کرد،^{۵۴} اما به رایزنی آشکار عاملان مستقیم و غیر مستقیم روسیه و به پشت گرمی توافقی پنهانی دو دولت روس و انگلیس و اطمینان قبلی و قلبی آنان برای پیشبرد خواسته‌های مشترک خود و حامیان، سوء ظن متقابل را افزایش داد و با طرح خواسته‌های متقابل در تبعید رهبران مشروطه که کاملاً بی‌وجه و غیر عملی می‌نمود، از اجرای امر مورد توافق خودداری کرد.

وزیر مختار روسیه هارتویگ و کاردار انگلیس مارلینگ در ملاقات با مشیرالدوله وزیر امور خارجه، خواست مجلس و انجمن‌ها را در تبعید اطرافیان شاه به حساب محروم سازی وی از معتمدانش گذاردند؛^{۵۵} طی تلگراف مورخ ۲۲ می ۱۹۰۸ (۱۴ خرداد ۱۲۸۷) اظهار داشتند. انجمن‌ها می‌خواهند با محروم داشتن شاه از وجود افراد صمیمی و مستحفظین طرف اعتماد شاه نیات جنایتکارانه‌ی خود را بلامانع انجام دهند.^{۵۶} وزرا و نمایندگان ملت موظفند از این مصیبت خطرناک جلوگیری نمایند.^{۵۷} مامونف نیز گردهمایی خانه‌ی عضدالملک را کار حزب انقلابی می‌داند.^{۵۸} وزیر مختار روس و شارژ دافر انگلیس عصر به منزل عضدالملک رفته به او پیشنهاد کردند مذاکره‌ی تبعید شش نفر را ترک نمایند.^{۵۹} مضمون آن تلگراف و این دیدارها علاوه بر این که چراغ سبز روشنی به شاه جبون و غیر مستقّل برای مقاومت در برابر مجلس و

خواست اصلاحی آن است، در تهییج و برانگیختن وی برای تداوم استبداد خواهیش نیز مؤثر بود. شاه از حمایت روسیه مطمئن بوده و در واقع به این واسطه نگرانش از رفتار و مواجهه‌ی احتمالی انگلیس، زایل می‌گردد.

آن‌ها برای باز تولید خودکامه گی هر چند با وزیر طرف صحبت بودند، به وکلا اخطار دادند که حتی تبلیغات پنهانی علیه شاه را هم نمی‌پذیرند؛^{۶۰} و وظیفه‌ی دولت و مجلس را مبارزه‌ی با انجمن‌ها می‌دانند. تنقید رفتار انجمن‌ها در همه جا هست اما این کینه و نگرانی دولتین از انجمن‌ها از نوع دیگری است .

از این رو بود که شاه منفعل و تسلیم در مقابل خواست مجلس و بزرگان طایفه اش، با استقرار در باغ شاه، رفتار دیگر گونه‌ای بارز ساخت. روز ۲۳ می (۱۵ خرداد) عضدالملک شیخ قاجاریه که حزب انقلابی در خانه‌ی او مجمع کرده جلسه‌ی خود را تشکیل و تبعید شش نفر را خواسته بودند به باغ شاه احضار و از او راجع به این پیش آمد توضیح خواستند. عضدالملک جواب سر به هوایی داد و از شاه ملامت و توبیخ سختی شنیده دور شد، سرنوشت سه نفر دیگر طور دیگری شد. جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور برای عرض توضیح دربار احضار شدند. آن‌ها به شاه جسورانه جواب دادند و استیضاح به این جا ختم شد که شاه از اطاق بیرون آمده امر کرد هر سه نفر را توقیف کنند.^{۶۱} البته به روایت براون^{۶۲} که درست‌تر می‌نماید، شاه به واسطه‌ی اشخاص نامی و برجسته پیام‌های اطمینان بخشی برای عضدالملک و ۱۲ نفر بزرگ قاجاری فرستاده بود که بیایند و درباره‌ی وضعیت بررسی نمایند: اشخاصی نظیر جلال الدوله، عضدالدوله، وزیر همایون، معتمد خاقان، سردار منصور، معاون الدوله و قائم مقام، قهراً به شاه اعتماد نمی‌کرده و از رفتن روی گردان بودند، ولی بالاخره از تأمین‌های عضدالملک دلگرم شده به باغ شاه شتافتند. در ورود مصاحبه‌ای با شاه نموده، ولی همین که از نزد او بیرون شدند، چند تن را قراقان نگه داشتند. معتمد خاقان موفق به فرار شده و نمایندگان را از آن چه روی داده آگاه می‌نماید. «شاه که اولین فتح روحی نصیبش شده بود شروع کرد به قوای خود مطمئن تر شده وضعیت سیاسی را بهتر تشخیص دهد.»^{۶۳} به این ترتیب وقتی اسباب خارجی و داخلی نظامی فراهم شد، شاه قدرت و جرأت تشخیص قوای خود و مخالفان را یافت. حمایت خارجی و ترغیب‌های اتباع روس و اطمینان لیاخوف برای سرکوب تأثیر روان درمانی بخشید و نه اعتماد به نفس که اعتماد بر زور و حمایت غیر در او تولید کرد. و همان شاه به قول مامونتف ترسوی در آستانه‌ی پناهندگی به سفارت روس - کاری که

سردار چاپلوس و ترسویش امیر بهادر از ترس تبعید کرده بود^{۶۴} - به یاد قدرت شمشیر اجداد و حفظ قدرت به اسلحه، افتاد. برق شمشیر لیاخوف ایگویی^{۶۵} یاد کرده به او بخشیده بود که لاف زند و رجز خواند و با اجداد جنگجویش همانند سازی کند. آن گاه که ترغیب و پیغام دهی شاپشال و لیاخوف و مامونتف نبود و ایمن از حامیش در مبارزه‌ی با ملت نبود، می‌خواست به ترک قدرت و سلطنت میراث اجدادی مبادرت جوید و اینک زور شمشیرش رابه رخ ملت می‌کشید .

محمدعلی شاه رئیس مجلس و نماینده‌ی از طرف وکلا را احضار و جمله‌ای ادا کرد که ... «اجداد من مملکت را با قوه‌ی اسلحه گرفتند و من هم آن را با شمشیر خود حفظ می‌کنم. اگر لازم شود من در رأس تیپ وفادار خود و سایر عده‌های فداییم ایستاده یا فاتح می‌شوم و یا می‌میرم.»^{۶۶}

حال این گزافه گویی مستحضر به غیر معلوم است او در رأس تیپ وفادارش نایستاد که یا فاتح شود یا بمیرد. مع الوصف در عرض همان شبی که فردای آن قرار بود کودتا صورت گیرد با چمدان‌های بسته و سربازان کشیک خانه و اسب‌های زین کرده، آماده بود در صورت شکست کودتا فرار کند.^{۶۷}

به این اطمینان‌ها اینک شاه مسلط و مغرور برخورد می‌کرد، و با همه‌ی نیت استبدادیش، با ژست متظاهرانه در مناطبت مشروطه، وساطت علما را به تندی رد کرده و مجلس را مخالف مشروطه دانسته بود و به این دلیل آن را متفی می‌شناخت. هر چند بعد از این و به استناد فتوای برخی از علما، مشروطه را هم خلاف اسلام اعلام نمود. عجیب این که در عین استناد به مفاد مشروطیت، انتفای مجلس و مطلق‌العنانی خود را متذکر می‌شد و در اعلامیه‌اش گفته بود، این مجلس بر خلاف مشروطیت و قانون اساس گام برمی‌دارد. هر کس بعد از این از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود.^{۶۸}

با این حال مجلسیان از رفتار انفعالی و وساطت گری موجد تجری شاه باز نایستادند. سود دفع الوقت این رفت و آمدها به جیب شاه می‌رفت که فرصت بیشتری در نقل و انتقال مهمات می‌یافت. «انکار»^{۶۹} این وکلا در آسودگی خاطر دهی از سوی شاه و باور به اطمینان دهی‌های او، مصداق بارزی از تجاهل العارف است .

هم از این روست که سخن معتدلان پالاینده‌ی شاه و آلاینده‌ی انجمن‌ها و مشروطه خواهان و وکلا که رادیکالیزم و تندروی انجمن‌ها، روزنامه‌ها و نویسندگان، انقلابیون و مشروطه طلبان

و مجلس را موجب و موجد این تصمیم محتوم شاه می‌شناسند، درست نمی‌آید. رفتار این مجموعه از نوشتارهای بر ضد شاه گرفته تا اقدام به ترور امین‌السلطان و شاه و تهدیدهای انجمن‌ها، مشخصاً جنبه‌ی واکنشی داشت و از نگرانی نسبت به بی‌عملی و بلا تکلیفی مجلس و پیشروی شاه در تلاشی مشروطیت و تجدید خودکامه‌گی، ناشی می‌شد.

دغدغه‌ی محوری انجمن‌ها که عمدتاً بی‌نوایان و برابری خواهان شهری را نمایندگی و رهبری می‌کردند، فعل پذیر، سازش و یا حتی تبانی رهبران مشروطه با شاه بود. بازتاب این نگرانی که از بدو تحرک مشروطه خواهی و مبارزات ملبت با عین الدوله نیز وجود داشت، چاپ و انتشار بیانیه‌ها و شب‌نامه‌ها و انعکاس غیر مستقیم واقعیات و یا شایعات، و ابراز وجود مستقل از این افکار و رهبران بود. به این روی توان و نقش نیروهای ملی و مبارز و مستقل در مجلس و بالتبع خود مجلس متغیر وابسته‌ی توان و توسعه‌ی قدرت انجمن‌ها بود که نقش متغیر مستقل را ایفا می‌کردند. رفتار شاه و مخالفت جویی‌های او نیز تابع همین توان و عملکرد انجمن‌ها و نیروهای رادیکال که البته بعضاً در آن نیروهای ماجراجو نیز می‌بودند، بود. کما این که تا مدت‌ها پس از ترور امین‌السلطان، شاه مرعوب و منعطف نشان می‌داد و با مجلس همراهی و بعضاً از آن تمکین می‌کرد. یکی از سوگندها نیز مربوط به این دوره است. روی این جهات، طبعاً با افزایش روحیه‌ی سازش کاری و انفعالی مجلس نسبت به شاه و پیشروی شاه در امور، انجمن‌ها که بدنه‌ی انقلابی مشروطه را تشکیل می‌دادند و دور و بیرون از مذاکرات، که همیشه در ایران نیمه‌ی پنهان تحرکات سیاسی است، بودند. به باور توافقی‌ها و تبانی‌های پنهان، پیش دستی می‌کردند. از جمله‌ی این پیش دستی‌ها دست یازیدن به ترور بود. در عین حال همراهی بخشی مهم و مؤثر از مجلس با امین‌السلطان، نشان می‌داد که این گمانه زنی‌های از محتوای پنهان چندان هم بی‌پایه نیست. در خصوص ترور شاه نیز یکی از علل شناسی‌های احتمالی همین است. شوستر با درک این مضامین اقدام ترور را نتیجه‌ی خیالات اعضاء انجمن‌های سری تهران می‌داند که متصور بودند مجمع منظمی برای خفه کردن مشروطه‌ی ایران و رجوع به استبداد و انتقام به توسط محمدعلی شاه دائر شده، به این جهت اقدام به قتل ایشان نمودند.^{۶۰}

با این اوصاف مجلس زیر فشار نیروهای مردمی مشروطه خواه نمی‌توانست برخی انتظارات بهانه جویانه‌ی شاه را برتابد و اجابت کند. پیش از این تمام خواسته‌های او مبنی بر نوشتن نظام نامه برای انجمن‌ها، عمل به قانون مطبوعات، ممنوعیت حمل اسلحه از سوی افراد،

پذیرفته شده بود. اما قبول تبعید سخنرانان، نویسندگان و وکلای نظیر ملک المتکلمین، سید جمال واعظ، جهانگیر خان صور اسرافیل و تقی زاده در انظار عام که به قول کسروی مدام تلگراف به مرکز ارسال می‌داشتند که عازم حمله به تهران و مقابله با تهدیدهای شاه هستند، تسلیم و انقیاد محض به شاه تلقی می‌شد.

به ویژه امثال تقی زاده در تحریک و ترغیب پیام دهی‌ها و ایجاد تهییج و برانگیختگی از اخبار ماجراجویانه‌ی غالباً غیر واقعی مثل حرکت هزاران تفنگ دار و توپ دار و همراه و معین و حامی. تأمل و تصمیم‌های اندیشیده (rational) را با دشواری و موانع بسیار مواجه می‌ساخت و امکان تصمیم‌های غیر اندیشیده هیجانی Irrational و شتاب زده را افزایش می‌داد.^{۷۱} جدای از انجمن‌ها و مردم حامی در مرکز، بخش زیادی از این فشارهای حمایتی از مجلس، رجز خوانی و لاف زنی و گزافه‌گویی‌های تلگرافی بود و زمینه‌ی عینی و عملی نداشت.

از راه دور و نزدیک و در واقع بیرون از گود مبارزه، این و آن فرد و گروه و این و آن دیار، پیام می‌فرستادند که می‌آییم و طومار سلطنت را در هم می‌پیچیم و مجلسیان را که عزمی در مقابله نداشتند با تعارض‌های انگیزشی^{۷۲} در اتخاذ تصمیم مواجه می‌ساختند. جالب این که تقی‌زاده که به برخی اخبار اغواگر خود و دیگرانش اشاره کردیم در عین تهدید و التیما توم شخصی به شاه که اگر به مدت ۲۴ ساعت این چند نفر را تبعید نکنید تخت و تاج تو را به باد خواهم داد،^{۷۳} در بازداری انجمن‌ها از مقابله و کوچاندن داوطلبان مسلح و بر زمین گذاشتن اسلحه از سوی آن‌ها توفیق بیشتری داشت و نقشی مهم ایفا می‌کرد؛ و البته این نقش پراکندن مردم را کلاً کمیته‌ی ۱۲ نفری مجلس که می‌توان آن را کمیته‌ی بازداری از مقابله با عزم براندازی مشروطه از سوی شاه، به خیال تعدیل و تخفیف خشم و غضب ترسناک او، نام نهاد، مجتمعاً ایفا می‌کردند. مستشار الدوله، ممتاز الدوله و نقی زاده وقتی در اندرز دهی به مسجدیان - حدود ده تا دوازده هزار نیروی آماده و مصمم به دفاع از مجلس - برای بازگشت به خانه هایشان که به آن اشتغال و سعی وسیع و بلیغ داشتند، ناکام ماندند، به سراغ سید عبدالله بهبهانی رفته و او را به این کار واداشتند که مؤثر افتاد. این سه با ملاحظه‌ی جدی خطر و تهدید روسیه مصمم بودند به هر طریق میسر، اندیشه و عزم مقابله‌ی با محمدعلی شاه را تضعیف و خاموش سازند. شاه نیز از این رفت و آمدها و تأخیر اندازی‌ها، هدف‌هایی را دنبال می‌کرد:

اولاً به اقتضای جبن ذاتی، فی نفسه جرأت چنین کاری عظیم - اقدام نظامی علیه مجلس -

را که تبعات بسیار می‌داشت، نداشت. وی همچنان از حادثه‌ی ترور در وحشت بود و شوک آن از سرش به در نرفته بود و ترس شدیدی از تهدیدهای گاه و بی‌گاه در دل و سر داشت. ثانیاً امیدوار بود با دشواری‌هایی که پیش روی مجلس فراهم آمده، مجلس خود به خود ساقط گردد و او بمباران آن را در کارنامه‌ی خویش نداشته باشد.

کاهش اعتبار و محبوبیت مجلس، ناتوانی در ایفای نقش کنترلی و به بازی گرفته نشدن، به ویژه منازعات درونی که این اواخر موجب تغییر احتشام‌السلطنه شده بود، زمینه‌ی این امیدواری بود. شاید او نیز همچون احتشام‌السلطنه^{۷۴} امیدوار بود که اعمال سرشناسان و وکلای و انجمن‌ها و جراید به جایی رسیده که همان مردم قیام کنند و بساط مشروطه را برچینند. از این رو احتشام‌السلطنه به توپ بستن مجلس از سوی محمد علی شاه را خطای توأم با خیریت او می‌دانست.^{۷۵} ثالثاً چند دسته‌گی نمایندگان و اختلاف‌های شدید میان آن‌ها که شاه امیدوار بود به سود محافظه‌کاران پایان یابد و تدریجاً به دست خود مجلسیان کنار زده شوند. رابعاً اقدام علیه مجلس و تعطیلی مشروطیت که مجلس نماد آن است، بازتاب تعرض خارجی زیادی در طولانی مدت در پی داشت. شاه در این خصوص به ویژه نگران دبه درآوردن‌های انگلیس بود؛ که وقتی از نگرانی تکرین جنبش اجتماعی و رادیکال در مشروطه، آسوده شد و از صرافت مهار رادیکالیزم ایمن گشت، دایه‌گی بی‌آغاز و از بستن مجلس و فقدان دموکراسی و بند و بست این و آن فرد و روزنامه، معترض گردد.

با این حال چنان که مجلس قصد مقابله نداشت و مصمم به آن نبود، بهتر بود همان گونه که در آرام کردن و تعدیل مردم همت می‌کردند و در آن بحران فزاینده تنها به تاراندن داوطلبان و مدافعان مجلس از مجلس اشتغال داشتند، هیجانات خود را نیز مهار می‌نمودند و شوق ماجراجویی نشان نمی‌دادند و به لاف و گزاف در غربت بیرونیان، فریفته نمی‌شدند و به عمل مجامله‌ای و مماشات گرایانه‌ی خویش نزدیک شده و از ناهماهنگی نظر و عمل که نوعی شرمگینی در عمل را در تعارف با خود، بازتاب می‌داد، اجتناب نموده و باز ایستاده و به همان تاکتیک مصالحه به هر قیمت تن درمی‌دادند و بهانه از خصم بهانه جو و قصد مند باز می‌ستاندند.

به تعبیر دیگر صواب آن بود که به تبعید سخنوران نیز رضایت می‌دادند و از آن‌ها می‌خواستند داوطلبانه همکاری کنند. تبعید گروهی گوینده و نویسنده در ولایات بی صاحب آن روز ایران که به هر کجا که می‌رفتند فرصت تداوم تحریک و شوراندن مردم وجود داشت و

امکان بازگشت میسور، تاوان زیادی در مصالحه که به آن معتقد و بر آن مُصر بودند، نبود. و اگر به این استدلال و بر این تصوّر که شاه ساز دیگری کوک می‌کند، کوتاه نیامدند؛ چرا از ابتدا امتیازهای بزرگ تری چون خلع سلاح و پراکندن مَلّت از اطراف مجلس را به او دادند^{۷۶} و تا به آخر نیز بر این امتیاز دهی غیر موجه پای فشردند.

به هر ترتیب تمهیدات بیرونی حمله‌ی نظامی فراهم شد، می‌ماند عامل درونی نهائی شاه که محرکان بیرونی ترتیب آن را نیز داده بودند. کسروی به رفتارهای عوام فریبانه‌ی ایام ولایتعهدی او اشاره کرده است. اما عوام فریبان عوام نیز هستند. محمدعلی شاه در انجام اقداماتی که عللی مشخص داشتند، چون پدرش متوسل به استخاره می‌شد و به سراغ ابوطالب زنجانی روحانی شاخص و منتفذ تهران اما مستبد و سلطنت طلب و دشمن مشروطه می‌رفت، او نیز مانند سید بحرینی که رأی و نظر عین الدوله را در جای پاسخ خدا به مظفرالدین شاه اعلام می‌کرد؛ نظر خود و رأی مکتوم شاه را علیه مشروطه به وی القا می‌نمود. شیخ الاسلامی می‌نویسد نکته‌ی جالب در تمامی استخاره‌ها این است که مضامین آنها (البته بر حسب تصادف محض) کاملاً با نظر سفارت روس تطبیق و هماهنگی داشته است.^{۷۷} وقتی نقشه‌ی کودتا را آماده کرد در آخرین لحظه تصمیم به استخاره گرفت که آیا مصلحت است که من امشب توپ به مجلس بفرستم و فردا با قوه‌ی جبریه مردم را اسکات نمایم ... ؟ میرزا ابوطالب زنجانی در پاسخ استخاره و تفسیر جواب نوشت: این کار باید اقدام شود، غلبه قطعی است. اگر چه در اوّل زحمت داشته باشد.^{۷۸} از این رو و با راحتی خیال شاه از بابت موافقت خدا با تصمیم وی و حامیانش فرمان حمله از سوی لیاخوف صادر شد و به رغم پراکندگی بسیار نیروها از گرد مجلس، دفاع جانانه‌ای صورت یافت. اما اتخاذ تصمیم‌های محافظه کارانه همراه با برجسته سازی تبعات بیش از حدّ منفی رفتارهای صحیح در لحظه و بداهه، همچنان بازدارنده‌ی از عمل قاطع و تعیین کننده بود. بنا بر روایت کسروی سیدین سپرده بودند پیش دستی در تیراندازی نکنند و خاصّه به طرف صاحب منصبان روسی تیراندازی نکنند.

رهبران مشروطه و مجلس ترس درونی شده‌ی از روسیه را آن قدر در دل و جان مردم کرده بودند که خود هم متوهمانه به خیالبافی رفتار انتقامی روس‌ها از عمل و تصمیم به هنگام، باز می‌ایستادند. آن‌ها مدافعان مجلس را از آسیب رساندن به نظامیان روسی مطلقاً برحذر می‌داشتند و به این ترتیب اختیار عمل بسیار در میدان جنگ به آنان تقدیم داشته بودند. لیاخوف و نظامیان روسی تحت فرمانش در اختیار دولت و شاه ایران بودند، و شاه به این

واسطه به سرکوب مردم و مشروطه دست یازیده و مبادرت جسته بود. چرا باید به چنین پرهیز بازدارنده و مستأصل کننده‌ای در جنگ با دشمن دست زد؟ تا آن‌ها فارغ البال در کشتار ایرانیان دست باز و مسلطی داشته باشند. مامونتف در توجیه به توپ بستن مجلس و کشتار ایرانیان از سوی لیاخوف روسی و نقد رفتار هارتویگ وزیر مختار روس در تهران می‌گوید: فرماندهی تیپ قزاق شاهی صاحب منصب روس نیست بلکه یک نفر سرتیپی است که در خدمت ایران می‌باشد و تا زمانی که به سمت سرتیپ قشون ایران و فرماندهی تیپ در ایران می‌باشد، موظف است تمام دستورات شاه را اجرا کند و این وظیفه را تا به روسیه احضار نشده عهده دار است.^{۷۹} همین استدلال می‌رساند که ایرانیان می‌توانستند روسیان را در جنگ با مجلس بزنند. از آن‌ها تابو نسازند و پاشنه‌ی آشیل دشمن را از جا درآورند و کار را یکسره سازند. دولت روس نمی‌توانست از این بابت بهانه‌ای بجوید. اما بازداری شد و به رغم این بازدارندگی جدی، مقاومت ملی عالی بود. به قول کسروی شماره‌ی کشتگان و مجروحان قزاق بیش از مجاهدان بود و علی‌رغم آن همه امکان حمایتی و تسلیحاتی و این همه دور کنندگی و بازدارندگی مدافعان، فتح به سادگی نصیب شاه و لیاخوف نشد.^{۸۱}

قزاقان ایرانی چنان شجاعتی در سرکوب مردم ایران از خود نشان دادند که مامونتف ناقد و عیب جوی بی حد و حصر خلاق و خوی ایرانیان که همه جا از ایرانیان جز به صفات بد یاد نمی‌کند، متعجب شده و می‌نویسد اصلاً تصور نمی‌کردم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت نماید... معلوم می‌شود که زحمت صاحب منصبان روس روح سلحشوری خوبی به ایرانیان داده و آن‌ها را کاملاً تربیت کرده است.^{۸۱} در آن زمان هم این خوش خیالی‌های انکاری که از خلیفات ایرانیان است وجود داشته که صاحب منصبان قزاق ایرانی به جنگ با هموطنان خود تن نخواهند داد.^{۸۲} اما به دستور روس‌ها رفتار کرده و برادران خود را به خاک و خون کشیدند.^{۸۳} پیش از این هم اوباش و نظامیان تحت ریاست صنیع حضرت سرتیپ قورخانه‌ی سر دسته‌ی همشهری‌های عودلاجان و چاله میدان و مقتدر نظام سرتیپ قورخانه رییس اوباش سنگلج، مسیبان واقعه‌ی توپ خانه^{۸۴} به مجلس هجوم برده بودند، و به این دلیل در تبعید بودند که بعد بمباران مجلس به فرمان و با کالسکه‌ی شاه و به احترام و تشریفات بسیار بازگشت داده شدند. لیاخوف به کمک توپ‌ها سنگرهای مجاهدان را ویران و خاموش ساخت، و درگیری یک روزه به پایان رسید.^{۸۵} پس از آن دسته‌های قزاق به عمارت بهارستان آمدند و آن چه بود و نبود تاراج کردند.^{۸۶} ساختمان‌های انجمن‌های مظفری و آذربایجان و خانه‌ی ظل السلطان و

خواهرش بانو عظمی را نیز غارت کردند. آنان که از بمباران مجلس، تهاجم به پارک امین الدوله و چشم و تیر قزاقان شاه جان سالم به در برده بودند، عمدتاً به سفارت انگلستان رفته و در آن جا متحصن و پناهنده شدند. معدودی نیز در سفارتخانه‌های فرانسه و عثمانی بست نشستند. امثال سید جمال واعظ و محمد رضا مساوات سرگردان و آواره‌ی در کشور گردیدند. مساوات سرانجام نجات یافت و واعظ در بروجرد به پیغام شاه و خیانت حاکم آن جا سرانجام شوم و ناگواری یافت و به قتل رسید. پناهندگان به سفارت انگلیس حدود ۷۰ نفر بودند که تقی زاده و برادرش، دهخدا و برادرش، محمود صراف، تربیت، سید حسن مدیر حبل‌المتین، امیر حشمت نیساری و برادرش، مرتضی قلی خان نائینی و معاضد السلطنه،^{۸۷} از جمله‌ی آنان بودند. دو تن از اینان یعنی تقی زاده و دهخدا اگر به دست شاه می‌افتادند در دم به قتل می‌رسیدند.

شاه و لیاخوف به بستن راه سفارت و باز گردانیدن بستیان مبادرت کردند. لیاخوف زود تر به واسطه‌ی تنبه پنهانی دولت و سفارتش حدّش را دانست و کنار کشید. اما باد و نخوت شاه مغرور را باید آشکارا می‌نشانیدند. کاردار انگلیس مارلینگ به این اقدامات دولت ایران اعتراض کرد. به دنبال آن وزیر خارجه انگلیس با همراهی و همگامی وزیر خارجه روسیه از کاردار و وزیر مختار خود خواستند موارد زیر را از دولت ایران خواستار شوند:

۱. احضار فوری افراد قزاق و پلیس از اطراف سفارت و جلوگیری از رفتار خشن آنان نسبت به اتباع انگلیس و کارمندان آن سفارت.
۲. عذرخواهی رسمی و کامل توسط شخص وزیر امور خارجه و رئیس تشریفات سلطنتی در سفارت پس از اعلام قبلی.
۳. آزادی فوری تمام کسانی که برای کار عادی به سفارت مراجعه کرده و حین ورود یا خروج بازداشت شده‌اند.
۴. ضمانت کتبی به امضای شخص شاه دائر بر مصونیت جان و مال اشخاص که در سفارت بست نشسته‌اند.
۵. محاکمه عادلانه افرادی که در بست بوده و اتهام سیاسی ندارند با شرکت اعضای سفارت انگلیس^{۸۸}

شاه به سرعت دریافت که در این میدان از کمترین توان و امکانی برخوردار نیست. سفیر و در حمایتش وزیر خارجه‌ی انگلیس قاطعانه تحقیرش کرده بودند. بعد ناکامی از رفتار و

مواجهه‌ی سفیر و وزیر خارجه که نامه‌های تند و تهدید آمیزی به شاه نگاشتند، به پادشاه این کشور متوسل شد. آنان که در سفارت به بست نشسته‌اند، متهم‌اند، عودت داده شوند تا در دستگاه قضایی شخصی و مستقل او عادلانه محاکمه و به دار مجازات آویخته شوند. ادوارد هفتم پادشاه انگلستان نیز در پاسخ اعتراض محمدعلی شاه به بست نشستن تعدادی از تحت‌تعمیان، و در حمایت از عمل سفیر و وزیر در اجازه‌ی بست به پناهندگان، گفت «آنان که در سفارت می‌باشند اگر زنهار یابند از آن جا بیرون خواهند رفت»، و حدّ شاه مستبد وابسته را به او نشان داد و او را وادار کرد که با ذلّت وزیر خارجه علاءالسلطنه و امیر مفخم بختیاری وزیر دربار را برای عذر خواهی رسماً به سفارت انگلیس بفرستد.

این رویداد صدای کسانی را که بر همه‌ی نابکاری‌های شاه چشم می‌پوشند درآورده که چرا اجازه داده استقلال قضایی اش زیر پا رود. «در واقع محمدعلی شاه استقلال قضایی ایران را برای حفظ قدرت خود به انگلیسی‌ها فروخت. وی به کسانی که معتقد بود متهم‌اند و در سفارت انگلیس پناه گرفته‌اند امان داد و این افراد به تدریج از آن جا خارج شدند.»^{۸۹}

در این نظر جرم اصلی شاه تنها این بوده که چرا مُصرانه نایستاده تا انگلیس را ناگزیر به تحویل پناه جویان کند، تا وی کارشان را یکسره نماید. آیا اساساً صرف نظر از نتیجه‌ی تلخ و شوم چنین اقدام و اصراری از سوی شاه و تمکین و تحویلی از سوی انگلیس، چنان توانی از محمدعلی شاه انتظار داشتن و بردن، از ساخت شخصیتی و سیاسی او و پتانسیل عمل و موقعیت حکومتی آن روز ایران، خالی از دقت تاریخی و سیاسی نیست؟

در ثانی آیا در برابر شاه مستبد و مطلق‌العنانی که قصد سرکوب آزادی و تعطیل مشروطه و کشتار مشروطه خواهان را دارد، کسانی متهم‌اند؟ تکرار و القاء انتساب‌های شاه به مبارزان و آزادیخواهان از چه منطقی پیروی می‌کند؟ آیا باید با پردازش زیبایی شناختی استقلال قضایی، حریمی امن و مستقل برای سفاکی و قلع و قمع شاه شناخت؟ به این ترتیب احتمالاً رفتار آن متهمانی که به سفارت بیگانه کوچیده‌اند، نکوهیده خواهد بود. باید می‌گفتند شکنجه و کشته شدن به خفت و ذلّت به دست شاه ایرانی وابسته به روسیه به ننگ سلامت و عافیت در پناه سفارت غیر، که استقلال قضایی شاهنشاهمان را به باد می‌دهد. آن‌ها باید همچون شکاری در دام می‌ماندند تا شاه با جا به جایی‌های پرخاشگرانه، زجر کششان کرده تخلیه‌ی هیجانی نماید. بلکه دستگاه قضایی شاهنشاهی کشور مستقل خویش را به بیگانه نشان می‌دادند، و ما اینک سرود افتخار سر می‌دادیم. اما به واقع نه پناه جستن به سفارت بیگانه و جان به در بردن از

دست قاتل خون ریزی چون محمد علی شاه، قبیح است و نه ماندن و افتادن به چنگال درنده خوبی چون او شجاعت و ستودنی .

گریز از دست مستبد پیروز داخلی که با هجومی همه جانبه علیه نمادهای آزادی فعلاً به پیروزی رسیده و بر قدرت نظامی و سیاسی تسلط یافته، و در مرتبه و موقعیتی مساعد مجدداً وارد فعالیت ضد استبدادی و روشنگرانه شدن، از منظر سیاسی برخوردار و با عقلانیت سیاسی انطباق دارد .

در عین حال آن جا که باید با انگلیس و مداخلات استقلال کُش آن که مصادیق کثیر دارد معارضه کرد این جا نیست. هیچ یک از دو مرتبه‌ی بست نشینی و پناهندگی به سفارت انگلیس زیان مند و زشت نبوده‌اند و انگلیس از آن بابت مورد طعن و نفرین واقع نشده است. خاصه مورد اول که غالب ایرانیان قدردان نشان داده اند. اصلاً مگر چند سفارت خانه چنین دری گشوده بودند، فرانسه و عثمانی و انگلیس چنین زمینه‌ای داشتند. عملاً هم مأمّن واقع شدند. طبیعی است با درک حمایت ظاهری انگلیس از مشروطیت و نفوذ و قدرت مقابله‌ای آن با روسیه، ارجاع به آن با قوت بیشتری همراه باشد. مگر آن که با اسارت در چارچوب توهّمات توطئه بخوایم هر رویدادی را در منظومه‌ای کنترل‌ی قرار دهیم .

اما رفتار تحقیر آمیز انگلیس نسبت به محمد علی شاه به ساخت قدرت غیر مستقل و غیر ملی و ضد مردمی او باز می‌گردد. چنان که وابستگی به روسیه و سفارت آن در این خصوص کاری برایش نکرد و به او نشان داد ملاحظه‌ی انگلیس و سفارتش مقوله‌ی دیگری است و او نباید آن را با اتباع بی پناهِش یکی بیانگارد. به ویژه انگلیس احساس می‌کرد کار را یکسره به کام روسیه داده است از این رو تکاپو هایی از این دست چنان که بعداً ادامه داد، طبیعی است . چنین تکاپو هایی که بعضاً جنبه‌ی حمایت گرایانه از مشروطه و مشروطه خواهان به خود می‌گرفت، نباید موجبی برای تخطئه‌ی مشروطه گردد؛ و یا کثیری از آزادیخواهان (به نسبت کم و یا بیشتر کوشنده‌ی برای آزادی) را، خواسته و ناخواسته، آگاه و ناآگاه، مستقیم و غیر مستقیم، مزدور بی جیره موجب عوامل دولت و سفارت انگلیس به حساب آوریم؛ و اگر چنین کردیم و چنان دست گسترده‌ی نامریی و اختاپوس وار و اداره گر و کنترل کننده و فراگیری برای او بر همه چیز و همه کس گسترانیدیم و عملاً همه‌ی آزادیخواهان را عوامل او شناسانیم، دیگر انتظار مقابله‌ی کسی مثل محمد علی شاه که جز به اعاده و حفظ و تداوم قدرت استبدادی یکپارچه‌ی خود نمی‌اندیشید، انتظاری عبث است. چنین فردی اگر بخواهد از دری غیر تمکین

با چنان قدرتی درآید، حالش معلوم است. بر این مبنا سخن بر سر بغض و تنفر بسیار نداشتن به انگلیس نیست که این بغض تاریخی و ملی است. سخن بر سر آن است که حمایت انگلیس از مشروطه را در دوره‌ای مطلق نکنیم و رفتار مشروطه خواهی را مطابق مطلق منافع او به شمار نیاوریم و از موضع روسیه‌ی تزاری و محمد علی شاه متکی به روسیه‌ی تزاری، با دولت انگلیس و مشروطه مواجه نشویم.

شاه بعد از توپ فرستی به مجلس و اسکات مردم به قوه‌ی جبریه، ناگزیر بود تحت فشار انگلیس و روسیه وضعیت اعاده‌ی مشروطه را روشن کند.^{۹۰} از این رو در عین توضیحات و نامه‌نگاری‌های خود و وزیرایش به این دو دولت - از جمله نامه‌ی علاءالسلطنه وزیر خارجه در پاسخ به نامه‌ی در خصوص چرایی عدم اعاده‌ی مشروطه - شروع به زمینه‌سازی‌های مشروعه خواهی به واسطه‌ی روحانیون مستبد و ضد مشروطه، می‌کرد؛ و به این شیوه انتخابات و تشکیل مجلس را به تأخیر و تعویق می‌انداخت. سه ماه بعد بمباران مجلس با صدور دستخطی وعده‌ی انتخابات را به سه ماه بعد موکول کرد و در عین حال روحانیون مشروعه خواه و متحدان استبداد گرای خود را واداشت که با نگاشتن مکتوباتی ناخرسندی خود را از تجدید انتخابات اعلام دارند... شیخ فضل الله نوری و دیگر روحانیون گفتند... ما مشروطه نمی‌خواهیم سلطان عادل می‌خواهیم.^{۹۱} شاه هم می‌گفت حال که آقایان علما معلوم داشتند مشروطه از اساس با اسلام مغایر است، ما نیز که تابع شرع انوریم خود و دیگران را منع نمودیم بعد از این از مشروطه دم نزنند.

اسلام پناهی شاه در این دوره، بروز و ظهور بیشتری یافته بود، علاوه بر انتشار و اسناد مستمر نامه‌های روحانیون مستبد، نامه‌های خویش و اظهاراتش به مراجع نجف را نیز مکرر منتشر می‌ساخت. در عین حال با اعمال کنترل شدید، از انعکاس پاسخ‌های تند و دندان شکن آن‌ها، جلوگیری می‌کرد. وقتی وعده‌های انجام انتخابات و گشایش مجلس به تأخیر افتاد و استناد به علما در عدم بازگشایی مجلس بالا گرفت، آخوند خراسانی در نامه‌ی شدید اللحنی به وی او را خائن و دزد و فریب کار نامید؛ و به این ترتیب ترفند او را در برقراری حکومت مطلقه به اسم و مطابقت شریعت و خواست علما، بر هم زد.

دو گانه‌گرایی رفتاری و شخصیتی محمدعلی شاه در طرح مشروطه و مشروعه و به اقتضای حال یکی را بر دیگری غلبه دادن، باز نماگر ابهام و ناروشنی مواجهه‌ی علما با وضع قانون و حکومت مدون و مدرن و غیر فردی نیز بود. هیچ یک از دو گروه روحانیون مشروطه

خواه و مشروعه خواه ادراک روشنی از انطباق و عدم انطباق این دو با یکدیگر نداشتند. اما روحانیون مشروطه خواه در این که حکومت فردی، خودکامه، استبدادی و مطلقه‌ی محمدعلی شاه هیچ وجهی از سلطان عادل را باز نمی‌تاباند، تردیدی به خود راه نمی‌دادند. مضمون اصلی کتاب تنبیه الامه میرزای نائینی و تقریظی که مراجع بزرگ خراسانی و مازندرانی بر آن نوشتند، باز نماگر موضع معارض روحانیون مشروطه خواه با اطلاق حکومت فردی و نمایاندن آن تحت لوای دینی است.

تا آن جا که مراجع نجف دفع او را که سفاک و جبار اعلامش کردند حکم خدا دانسته و همراهی و اطاعت از او را در حدّ تبعیت از یزید و منافی مسلمانی اعلام نمودند.^{۹۲} با این وصف شاه چه در آغاز و اوان سلطنتش که معتقد بود قوانین باید بر اساس مشروطه و مطابق شرع باشند،^{۹۳} چه در حین و اواسط سلطنتش که تعارض مشروطه و مشروعه در مجلس آفریده بود و می‌خواست به جای مشروطه، مشروعه عطا فرماید که مشهدی باقر بقال مانع شد.^{۹۴} و چه در انتهای سلطنتش که با تظاهرات کامل اسلام پناهی، به علت مغایرت مشروطه با شرع مبین آن را سالبه‌ی به انتفاء موضوع اعلام کرد. «حال که مکشوف داشتند تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافی است ... دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد»^{۹۵} دچار و درگیر این دو سوگرایی پارادوکسیکال بود. از یک سو می‌گفت می‌خواهیم به قوانین مشروطه عمل کنیم و مجلس چون مخالف اساس مشروطه بود تعطیل نمودیم و از سوی دیگر خاصه به روحانیون حامیش می‌گفت حکومت شرع محمدی برقرار می‌سازیم. اما موافقت اولیه‌ی شریعت مداران با مشروطه و بعضاً بعضی همراهی‌های با مشروطه خواهان و ندیدن تناقضاتی که بعداً ابراز داشتند میان حکومت قانون و شریعت اسلام وجود دارد، بیشتر ناشی از آن بود که اسلام را پتانسیل خالی ناپذیری از همه‌ی محاسن می‌شمردند که قبول هیچ امر مترقی و مثبتی با آن از در تناقض در نمی‌آید.

به هر شکل شاه در تعارض انگیزشی میان عمل به اجبار منافی طبعش از سوی دولتمندان در برگزاری انتخابات و عمل به اصرار مطابق بافت و ساخت شخصیتی‌اش از سوی مشروعه خواهان حامیش که اینک جنگ مشروطه و مشروعه را به سود خویش مغلوبه می‌دانستند، متحیر بود. بلافاصله پس از انتشار دستخط عدم تشکیل مجلس به مستمسک اجرای نظر روحانیون ضد مشروطه، در نتیجه‌ی دریافت یادداشت مشترک شدید اللحنی از سوی نمایندگان انگلستان و روسیه^{۹۶} ناگزیر شد به فاصله‌ی کوتاهی بعد دریافت یادداشت، دستخط

مذکور را پس گرفته و وعده‌های تازه‌ای در مورد تأسیس مجلس متناسب با نیازهای مردم ایران، اما نه موجب هرج و مرج و درد سر کشور، صادر نماید^{۹۷} در عین حال که بخش بسیار متنفذی از علمای شیعه از اساس حکومتش را معارض دین اعلام می‌داشتند. این وضعیت چشم انداز روشنی برای بقا نداشت .

اما آن چه به چنین شاه متزلزل و فاقد اراده و پایگاه محکم داخلی، زمینه و رخصت داد تا به مجلس توپ بفرستد و مشروطه را در آستانه‌ی شکست کامل قرار دهد و کسری از پیروزی را طی نماید، تغییرات رفتاری متکثری است که در مشروطه خواهان به وقوع پیوسته بود: جمعی از آنان به اغفال و انکار خو گرفته بودند. برخی ترسیده و وحشت زده مرعوب شده بودند. عده‌ای به نحوی جدی در هراس از راهیابی رادیکالیزم به نهضت، دچار هیستری^{۹۸} ضد تندروی و ضد انجمنی شده بودند. بعضی به خستگی و درماندگی روانی از مشروطه خواهی دچار آمده بودند. برخی خوی دیرینه‌ی استبدادی و اشرافی به سراغشان آمده و تغییر رویه داده و به اصل خویش در دربار رجوع کرده بودند. برخی از مشروطه خواهی طرفی نبسته و به مشروعه خواهی متوسل شده بودند. برخی نیز به ماجراجویی، بغض تاریخی چند هزار ساله علیه اغنیا و اشراف و متمولان و مفتخواران را نا به هنگام و نا به جا ترکانده، کسان بسیار را از گرد مشروطه می‌تاراندند .

تحلیل این تغییرات از اهمیت خاصی در مشروطه‌ی ایران برخوردار است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. «توب فرستادن» اصطلاحی است که محمدعلی شاه در انجام استخاره برای به توب بستن مجلس به کار برده است.
۲. شیخ الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران انتشارات کیهان، ۱۳۵۵، ص ۱۴۸.
۳. بهار، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد اول، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷، ص ج از مقدمه.
۴. مجدالاسلام کرمانی، احمد، تاریخ انحطاط مجلس، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱، صص ۸۰ و ۷۹.
۵. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد ۲، مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشنگران، صص ۷-۳۳۶؛ ظهیرالدوله نیز در خاطراتش نقل می کند بعد امضای مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه، حضرت اقدس ولیعهد این معامله با ملت را خواستند قبول نفرمایند؛ یک مرتبه تمام اهالی تبریز دکاکین را بسته و در تلگرافخانه و قنصلگری انگلیس ریخته جداً عزل ولیعهد را از حکومت تبریز خواستند، حضرت اقدس ولیعهد هم تلگرافاً به شاه عرض می کند برای چه این خواهش بی موقع ملت را قبول فرمودید و این کار صلاح نیست شاه در جواب فرموده بودند خبط در انتخاب ولیعهدی شما بوده اگر امضای آزادی ملت را ندهید لابد از رتبه ولیعهدی معزول خواهید شد. (خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۲۴۵).
۶. فخرائی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۶۴.
۷. مجدالاسلام این صفات را در صفحه ۷۹ تاریخ انحطاط مجلس به محمدعلی شاه نسبت می دهد.
۸. نامور، رحیم، برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، انتشارات چاپار، ص ۱۴۱.
۹. شیخ الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، ص ۱۳۹.
۱۰. همان مأخذ، ص ۱۳۹؛ و نیز شوستر می گوید: مرتبه چهارم حتی به مجلس قسم مغلف

یاد نمود که مخالفت با اساس مشروطه نکند (شوستر، مورگان، اختناق ای‌ران، ترجمه ابوالحسن شوشتری، تهران، صفی علی‌شاه، ۱۳۴۴، ص ۱۳۴). می‌توان گفت محمد علی شاه در بی‌تعهدی نسبت به قول و قسم، از دستور ماکیاوول تبعیت می‌کرد. از این رو حتی و حتی مورد سوال عضدالملک قرار گرفته بود که مگر شما دوبار به قرآن قسم نخوردی و دست بر آن نهاده‌ای که مخالفت با اساس مشروطه نکنی؟ با وقاحت تمام گفته بود آن زمان جنب بودم. (ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۳، ص ۵۵۱)

۱۱. عدم دعوت شاه از نمایندگان برای شرکت در جشن تاجگذاری، به شدت موجب برآشتن و اعتراض نمایندگان شده بود (مجدالاسلام، احمد، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۶۵) به نحوی که شاه ناگزیر شد در جشن تعیین ولایتعهدی به جبران آن رفتارش، عده ای از وکلا را دعوت نماید.

۱۲. زن و پدر زن محمد علی شاه، غالباً وی را به دلیل باورهای خرافی برای ممانعت از استعفا به سراغ ابوطالب زنجانی می‌فرستادند. ابوطالب زنجانی عالمی شناخته و درجه اول در تهران اما بسیار مستبد و ضد مشروطه بود و افکار پدر زن و روسیه و خود را به شاه خرافی و ترسو القاء می‌کرد. (نقل به مضمون از شیخ‌الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر) ۱۳. ابراهیم فخرایی نیز در کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» ص ۷۸ می‌گوید: پیشامد مزبور شاه را قهراً متغیر ساخت و در مقام انتقام جویی برآمد. با این حال احتشام‌السلطنه و مجدالاسلام به حدی در رفتار بی‌رویه انجمن‌ها اغراق ورزیده‌اند که راه محمد علی شاه را تنها در سرکوب ملت منحصر سازند. ملک زاده بر این باور است که پس از آن ماجرا مشخص بود که دیگر سازش میان شاه غیرممکن است، حال آنکه مجلسیان به نطق‌های تملق آمیز می‌پرداختند (ملک زاده، ج ۳، ص ۶۲۳).

۱۴. فوبیا ترس شدید و مرضی نسبت به موضوعی است؛ ترس و هراسی غیر منطقی و نامتناسب با موضوع ترس، این ترس می‌تواند نسبت به اشیاء و موجودات و موقعیت‌ها باشد، می‌تواند از اشخاص و زمینه‌های اجتماعی باشد که از آن به ترس اجتماعی **Social Phobia** یاد می‌کنند. بر مبنای این مفهوم از ترس نوعی ترس سیاسی در تاریخ معاصر ایران تکوین یافته که اصطلاحاً به آن بیگانه‌هراسی **Xeno Phobia** می‌گویند. ترسی اغراقی درخصوص حضور مقتدر و مسلط دست بیگانه بر همه چیز و همه جا. چنین ترس‌هایی فرد را از عمل و رویارویی صحیح باز می‌دارد و بعضاً او را به مقابله‌ای ناصحیح به خیال حضور توهمی دشمن،

وا می‌دارد. محمدعلی شاه دشمن اصلی خویش را انجمن‌ها می‌شناخت و در هر رویدادی دست و نقش آنها را جستجو می‌کرد.

۱۵. مجدالاسلام کرمانی، احمد، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۴۷

۱۶. پارانویید نوعی بیمار شدید روانی است که در آن موضوعی هذیانی بر فکر و ذهن فرد غلبه دارد و فرد بیمار را در این خصوص به شدت بدبین و ظنین و بدگمان می‌سازد. در این حالت فرد هر واقعه و رویدادی را در ارتباط با موضوع سوء ظن مرضی خویش قرار و تفسیر می‌کند، و به این واسطه نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. مثلاً کسی که سوء ظن هذیانی «آسیب و گزند» و یا «تعقیب» دارد، هر علامت و رفتاری را از سوی دیگران دال بر قصدمندی و تمهیدات ترورش محسوب می‌دارد؛ و یا هر اختلالی را دلیل تراشانه به مخالف و دشمنش که بسیاری مواقع فرضی است، نسبت می‌دهد. محمدعلی شاه نسبت به موضوع مشروطه و مشروطه‌خواهی دچار باوری پارانوییدی شده بود.

۱۷. همان مأخذ، ص ۴۶

۱۸. همان مأخذ ص ۴۷

۱۹. از جمله نگاه کنید به ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج سوم، ص ۶۶۳؛ همین‌طور کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۱۰؛ براون در انقلاب مشروطیت ایران و دیگران نیز این جمله را نقل کرده اند.

۲۰. محمد علی شاه فرزند ام الخاقان دختر امیر کبیر نیز بود. اما به واسطه ی خصلت ضد ملی بارزش هیچ گاه کسی چه در دوره ولیعهدی و چه در دوره پادشاهی، بر او ظن پیروی از جد بزرگ و نامدارش نبرد.

۲۱. به نقل از: شیخ‌الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، ص ۱۳۵.

۲۲. این قتل (قتل فریدون فارسی) به دست مجلل‌السلطان و به فرمان محمدعلی شاه به دلیل همراهی ارباب فریدون با مشروطه خواهان و مذمت شاه در وابستگی به روس و ملت کشی او، صورت گرفت. آجودانی نیز در مشروطه ایرانی ص ۱۴۸ تأیید می‌کند که کشتن فریدون فارسی به امر شاه صورت گرفته است. مجلل‌السلطان رییس تروریست‌های شاه و از محارم او بود؛ شاه قتل‌های پنهانیش را به واسطه و دستکاری او انجام می‌داد.

۲۳. آبادیان، حسین، بحران مشروطیت در ایران، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳، ص ۸۶؛ مهدی ملک‌زاده نیز در انقلاب مشروطیت ایران ص ۶۲۹ اشاره می‌کند

که عدلیه در مقابل فشار افکار عمومی برخلاف میل شاه متهمین را آزاد کرد؛ یحیی دولت آبادی نیز در جلد دوم حیات یحیی ص ۲۰۱ به این گله مندی‌های شاه در ناپی‌گیری مجازات عاملان ترورش اشاره دارد و در صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ معلوم می‌دارد که تعقیب عاملان از جمله حیدرخان منتفی می‌گردد.

۲۴. زینویف، ایوان الکسیویچ، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲، ص ۷۳.

۲۵. آبادیان، حسین، بحران مشروطیت ایران، ص ۹۷

۲۶. مجدالاسلام، ملک‌المکلمین را مطلقاً عامل ظل‌السلطان می‌داند که برای سلطنت او تکاپو می‌کرد، و در عین حال در نظر او انجمن‌ها نیز تابع محض ملک محسوب می‌شدند. به این ترتیب و با این تناقض صدر و ذیل در اتهاماتش به ملک، انجمن‌های مشروطه خواه مشتئ مزدور بی سر و پای جاهل تندرو معرفی می‌شوند، تا محمد علی شاه از هر گونه اتهامی مبرا گردد. البته طمع و داعیه ظل‌السلطان برای سلطنت چه در زمان پدرش (ناصرالدین شاه) چه در زمان برادرش (مظفرالدین شاه)، چه در زمان برادر اش (محمد علی شاه) و چه در زمان نوه برادرش (احمد شاه) چون چتر توهمی گسترده و اختاپوسی حضور انگلیس در تمام رویدادها و تصور انتسابی نقش‌یابی‌ها در وقایع، آن چنان موسع بود که انتساب هر رفتار ضد حکومتی به آن، هر قدر هم دلیل تراشانه، موجه می‌نمود و ظاهراً از مبنایی منطقی و قابل قبول برخوردار می‌شد.

۲۷. مجدالاسلام کرمانی، احمد، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۶۸.

۲۸. همان مأخذ، صص ۶۹-۷۰

۲۹. آبادیان، حسین، بحران، مشروطیت در ایران، ص ۹۷.

۳۰. کسروی معتقد بود در میان آزادیخواهان اگر کسانی شایسته کشته شدن می‌بودند نخستین شخص این مرد را باید شمرد. (تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۹۵) کسروی همچنین می‌نویسد، مساوات یک چلوار بزرگی به نام «استشهادنامه» آماده گردانید که در آن گواهی مردم را درباره «بد کاره بودن ام‌الخاقان» مادر محمد علی میرزا خواستار گردید. (تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۵۷۲).

۳۱. ملک‌زاده در ص ۵۲۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران به توطئه احتشام‌السلطنه در همراهی با شاه برای انحلال مجلس و نابودی انجمن‌ها و رادیکال‌ها، اشاره می‌کند. دولت‌آبادی نیز در

حیات یحیی در جلد دوم در صفحات ۱۵۶ و ۱۵۵ و دیگر موارد به سازش احتشام‌السلطنه با شاه اشاره دارد.

۳۲. مجلدالاسلام، کرمانی، احمد، ص ۷۹.

۳۳. همان مأخذ، ص ۷۹.

۳۴. شیخ‌الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، ص ۱۴۹؛ و نیز کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۴۳، ۶۴۴ و ۶۴۵.

۳۵. از پاورقی مترجم در ص ۲۰۳ کتاب «نامه‌های خصوصی سرسیسیل اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در دربار ایران، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.

۳۶. براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مه‌ری قزوینی، کویر، ۱۳۸۰، ص ۱۹۷. ظل‌السلطان عموی انگلوفیل شاه داعیه سلطنت داشت و البته چون دیگر قاجاریان فاقد شایستگی بود. آن زمان حاکم نصف ایران بود. با این حال به روایت کسروی با هجوم اشرار به مجلس به کل خود را باخته مثل بید می‌لرزید و با ناله می‌گفت مرا آوردید اینجا پدرم را بسوزانید. بعضی منابع (از جمله زینویف ص ۷۶) تخریب خانه ظهیرالدوله را به دلیل شروع تیراندازی از آنجا، و تخریب خانه ظل‌السلطان را به شورشیان نسبت داده اند. ظهیرالدوله در سلک دراویش صفی علی شاهی در آمده بود و بعد مرگ او جانشین وی شد. در ولایت داریش در ولایات ایران خاصه در همدان پاس مشروطه خواهان را داشت، و این امر از چشم کینه توز محمدعلی شاه پنهان نبود. بعد ماجرای تخریب خانه‌اش به شعری محافظه‌کارانه که همچنان ارادت ورزی به شاهان قاجار که تا پایان سلطنت محمدعلی شاه نیز دوام یافت، در آن مشهود است؛ کجدار و مریز شاه رادم نموده و مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد:

به عرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا که ای شهنشاه دوران و جانشین کیان

به یک اشاره که از روی خواهش نفس است بسی خراب به شد خانه‌های بی گنهان

۳۷. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم ص ۳۳۹.

۳۸. مامون‌تف، ن، پ، خاطرات (بمباران مجلس شورای ملی)، ترجمه شرف‌الدین قهرمانی، به اهتمام همایون شهیدی، سازمان انتشارات اشکان، ۱۳۶۳، ص ۳۶۹.

۳۹. رایس که خود معترض به عملکرد انگلیس در ماجرای بمباران مجلس بود، در ص ۱۸۲ کتاب نامه‌های خصوصی رایس ... می‌پذیرد که انگلیس در این ماجرا با اقدام دولت روسیه همراهی کرده است.

۴۰. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج چهارم، ص ۷۱۶.

۴۱. چه در غلبه بر استبداد کبیرو چه در غلبه بر استبداد صغیر یعنی در دو نوبت فتح از سوی مشروطه‌خواهان، درست یا نادرست اعمال مجازات‌ها محدود و معدود بوده است.

۴۲. چرچیل در یادداشت‌های خود راجع به صحبت با محمد علی شاه می‌نویسد: شاه به‌اظهارات خود ادامه داد و گفتند مایلند با همه کشورها هلند، بلژیک و غیره مناسبات حسنه داشته باشند و البته خیلی مشتاق هستند که روابط دوستانه‌ای با انگلستان داشته باشند. لیکن کاردار طوری رفتار می‌کند که گویی ایرانی‌ها مردمی متمدن و نجیب هستند. در اینجا امیربهادر به میان حرف شاه دوید و گفت، بلی آنها هر چند که متمدن نیستند، مردمی نجیب هستند (چرچیل، جورج، پ، فرهنگ رجال قاجار، غلامحسین میرزا صالح، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۹، ص ۲۲۵).

۴۳. شوستر، مورگان، اختناق ایران، صص ۲۲-۲۳؛ غالباً که در اخلاق و شخصیت محمدعلی شاه مذاقه کرده‌اند جز از این دست که شوستر برای وی بر شمرده، بر شمرده اند، کسروی او را بی پروا در نزدیکی به روس، وقیح‌تر از دیگر شاهان قاجار، آزمند، اخاذ، پول دوست، اهل زدو بند و رشوه ستانی، ستمگر، نا به کار، حامی غارتگران، (تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحات ۱۴۹ و ۵۷۷) عوام فریب و متظاهر به دین‌داری، می‌داند. (تاریخ مشروطه‌ی ایران، صفحات ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۶، ۲۰۳ و ۴۸۸) چرچیل او را روسوفیل، سرکوب گر، دوست اوباشان، تروریست و خشونت ورز، کودتاگر و ناکث بیعت و سوگند، دون پایه، مکار و ریاکار و کسی که حکومتش در آذربایجان شرم آور بوده می‌شناسد. (فرهنگ رجال قاجار، ص ۱۵۹) سپهدار تنکابنی او را دست نشانده روس، نالایق، ظالم، پست فطرت، بر باد دهنده ایران می‌دانست. (به‌نقل از ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۰۵۶) حسام الدوله وی را تسلیم روس، جاهل و بی‌رحم، کودتاگر، عیاش و هوسباز و محصور در بی سوادان و قزاقان می‌خواند. (خاطرات حسام‌الدوله معزی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات ثریا، ۱۳۷۹، ص ۵۱) همایون شهیدی از او به سر سپرده‌ی روس‌ها، تجاوزکار و نا به‌کار، عیاش و فاسد، جاه‌طلب و قدرت‌خواه، بی‌وطن و دست‌پرورده شاپشال روسی، یاد می‌کند (دیباچه‌ای به‌جای گزارش بر خاطرات مامون‌تف، صفحات ۲۲۵-۲۲۴). شیخ الاسلامی نیز او را مقهور امپراطوری روس، بدقول، بد نفس، حسود، قدرت پرست، بدخواه ملت، ترسنده از اقویا و عاشق مال دیگران معرفی می‌کند (قتل اتابک و شانزده مقاله‌ی تحقیقی دیگر، ص ۱۴۹). مامون‌تف که

مدافع جنایتکارانه‌ترین رفتار سلطنت سی و چند ماهه‌اش یعنی به توپ بستن مجلس است؛ و به خشنودی از این که در زمان‌های ولیعهدی و شاهی تحت نفوذ کامل شاپشال بوده و در دوره شاهی زیر نفوذ لیاخوف دو تأمین کننده کامل منافع روس از نظر خود مامونتف، یاد می‌کند، محمدعلی شاه را واجد این صفات می‌داند، رفیق و طرفدار بزرگ روس و روسوفیل و متکی به نظامیان روسی، راحت‌طلب و ناتوان در اداره‌ی امور، تنبل، بی‌عزم و اراده، مذهبی، تحت نفوذ درباریان، فاقد قدرت نظارت بر رفتار درباریان، بی‌مسئولیت، دچار حب و بغض شدید در تعویض و تفویض شغل به این و آن، زود خشم و واکنشی، شکمباره (بمباران مجلس شورای ملی، صفحات ۳۰۰ و ۳۰۱) رایس (نامه‌های خصوصی، صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱؛ و زینویف، انقلاب مشروطیت ایران، صفحات ۶۰ و ۷۰) بر این همه اعتمادناپذیری و روسوفیلی وی را مورد تأکید قرار می‌دهند. وجه اشتراک این نظرها، همان روسوفیلی اوست. شاید از همه عجیب‌تر قولی است که ابراهیم فخرایی در ص ۶۴ کتاب گیلان در جنبش مشروطیت از دکتر خلیل خان ثقفی (اعلم‌الدوله) به نقل از مظفرالدین شاه نقل می‌کند «مظفرالدین شاه در آخرین روزهای زندگیش می‌گفت این آقا (اشاره به محمدعلی میرزا) را شما نمی‌شناسید، به عین، مثل ظل‌السلطان و آغامحمد خان است. قساوت را از آنها به ارث برده. من به ولیعهدیش راضی نبودم و قصد داشتم شعاع‌السلطنه را ولیعهد کنم ولی نگذاشتند. خدا لعنت کند کسانی را که مرا به این کار وا داشتند».

۴۴. همان مأخذ، ص ۱۰۲.

۴۵. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۲۳.

۴۶. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۵۸؛ مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، صص ۵-۲۲۴؛ براون از رفتن شاه به باغ شاه به عنوان فرار ناگهانی از شهر که از ماندن در آن بیمناک بود یاد می‌کند (براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۲).

۴۷. همان مأخذ، ص ۵۸۶.

۴۸. مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۴۶.

۴۹. بهار، ملک‌الشعرا، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، از ص ج مقدمه.

۵۰. شوستر، مورگان، اختناق ایران ص ۳۸، و نیز نگاه کنید به براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۲.

۵۱. مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۴۸.

۵۲. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۱۰.
۵۳. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۱۰.
۵۴. مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۴۵.
۵۵. زینویف، ایوان، الکسیویچ، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۷۵.
۵۶. همان مأخذ، ص ۷۵.
۵۷. همان مأخذ، ص ۷۵.
۵۸. مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۴۸.
۵۹. همان مأخذ، ص ۳۴۵.
۶۰. زینویف، ایوان، الکسیویچ، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۷۵.
۶۱. مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، صص ۹-۳۴۸؛ و نیز نگاه کنید به انقلاب مشروطیت ایران، تالیف ادوارد براون، ص ۱۹۳.
۶۲. براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۳.
۶۳. مامونتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۴۹.
۶۴. همان مأخذ، ص ۳۴۵؛ و نیز زینویف، ایوان الکسیویچ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۷۴.
۶۵. ایگوی بادکرده در خصوص فردی اطلاق دارد که از خود تسلط و اقتدار نشان می‌دهد. اما این اقتدار نه ناشی از توان درونی و اعتماد به نفس و باور به توانمندی‌های واقعی خود، بلکه منتج از زور و حمایت بیرونی است؛ و اگر آن حمایت‌ها نباشد به دلیل فقد اعتماد و عزت نفس، شخص به سرعت فرو می‌ریزد و حقیرانه از میدان مقابله، خود را کنار می‌کنند. محمدعلی شاه به واسطه‌ی حقارت نسبت به توان توانمندی که آرزو داشت اما نداشت و اتکالی که به حمایت روسیه و نظامیان‌ش داشت، بزرگی نشان می‌داد و سروری می‌کرد و به اصطلاح «منم» می‌زد. اما به محض تصور و توهم از دست رفتن این حمایت، می‌شکست و جاخالی می‌کرد و ترس عمیقی که اصلاً تناسبی با رجزهایش نداشت، ظاهر می‌ساخت.
۶۶. شیخ الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، ص ۱۵۰.
۶۷. همان مأخذ، ص ۱۵۰.
۶۸. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، جلد دوم، انتشارات عطار و فردوسی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، ص ۲۶۴؛ همین‌طور کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۶۲۳.

۶۹. انکار نوعی سازوکار دفاعی روانی است در ندیدن واقعیت و یا تحریف و یا بخشی کردن واقعیت. در این سازوکار روانی فرد دلایل و واقعیت‌های ناخوش‌آیند و تلخ را نادیده می‌گیرد تا تعادل روانی‌اش بر هم نریزد. اما چون واقعیات غیر دلخواه خارجیت *exteriority* دارند؛ بر فرد تحمیل شده و فرد که به واسطه انکار از آن غافل مانده به طریق مضاعف ناخوش‌آیندی‌ها را متحمل می‌گردد. از این رو این سازوکار چون موجب خودفریبی است، سازوکاری منفی تلقی می‌شود. نمایندگان مجلس آن همه واقعیات آشکار تهدید کننده رفتاری شاه را به دلیل ترسشان نادیده می‌گرفتند و قول دروغ ممتازالدوله را علی‌رغم شواهد و قرائن روشن‌گر، می‌پذیرفتند. چه از رویدادهای واقعی در حال وقوع می‌ترسیدند و آرزو داشتند واقعیت همان باشد که رییس مجلس می‌گوید.

۷۰. شوستر، مورگان، اختناق ایران، ص ۲۲۲.

۷۱. از این روست که بعضاً (هاشم محیط مافی) تقی‌زاده را واجد نقشی دوگانه و بر هم زننده در تفاهم مجالس و شاه دانسته‌اند. چه او در عین تهدید شاه و تحریک حس ماجراجویی برای مقابله، نقشی مهم در بازداری مجاهدان از مدافعه داشته است. (نگاه کنید به محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به‌کوشش مجید تفرشی و جوادجان فدا، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳)؛ دولت‌آبادی هم از این که تقی‌زاده مدافعه از صلح و عدم سخت‌گیری می‌کرده، تعجب خود و همکاران مجلس را اظهار داشته و می‌گوید در میان وکلاء از همه به مخالف با شاه معروف‌تر که شاه او را دشمن و داخل در کار بمب‌گذاری می‌داند، اوست (دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ص ۲۷۸) ادوارد براون نیز از این رجعت دادن و کنار زدن مردم، داستان تلخی را بازگو می‌کند. می‌گوید پس از توفیق تقی‌زاده و مستشارالدوله در تفرقه، مردم در حالی که گریان و غمگین بودند، مسجد را ترک گفتند؛ مهدی نام از مردم که به مهدی گاو کش شهره بوده به انتحار دست یازید در حالی که اعلام می‌داشت پس از آن همه نمایش شجاعت و سخنان شجاعانه روزهای پیش، نمی‌تواند به خانه رفته در برابر عیالش اعتراف کند که قرار است مجلس بی آن که حتی مجاهدی گلوله‌ی شلیک کند، به حال خود رها گردد (براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۴). کسروی هم ضمن اشاره به نقش دوگانه‌ی تقی‌زاده (ص ۶۲۵) که بر جان خویش می‌ترسید؛ به‌تراژدی دردناک خودکشی مهدی در اثر سرخوردگی اشارت دارد (تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۵۸۸). مهدی گاوکش قبلاً هم خود و خانواده‌اش اسیر خودکامه‌گی و سفاکی‌های عین‌الدوله شده بودند. در این میان رفتار صنیع‌الدوله در تفرقه

مردم به هدف نرم کردن شاه از همه جالب‌تر بوده است. او گفته بود من حاضریم برای اطمینان ملت دو فرزندم را به طور گروگان به شما بسپارم و قول بدهم که خطری برای مجلس نیست».

(فخرایی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۸۰).

۷۲. وقتی آدمی از انتخاب میان دو یا چند انگیزه واجد منبع قدرت درونی بازمانده، دچار تعارض انگیزشی است. بلا تکلیفی عمل در این حالت آزردهنده و زیان‌بار است. لازم است با واری امور و ترجیح یکی بر دیگری، دست به اتخاذ تصمیم زد و بعد از آن هم به‌وجوه منفی شق برگزیده و وجوه مثبت شق طرد شده، معطوف نشد. شاه در تعارض انگیزشی اتکا به دو منبع قدرت درونی (روحانیون مشروعه‌خواه) و قدرت بیرونی (حمایت روس و سکوت انگلیس) ناگزیر بود یکی را برگزیند و دیگری را فرو گذارد. وی در این موارد بارها ساختن حامیان داخلی خود را از بلا تکلیفی ناشی از تعارض انگیزشی می‌رهاند. اما مجلسیان در تعارض میان مقابله‌جویی به‌واسطه حمایت ملت و ماجراجویی خود و کوتاه آمدن به‌واسطه قدرت دشمن، آن قدر باقی ماندند، تا تبعاتی بسیار منفی دامن‌گیرشان شد.

۷۳. همان مأخذ، ص ۲۰۹.

۷۴. خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش و تحشی، محمد مهدی موسوی، تهران، انتشارات زوآر، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۸-۶۷۷.

۷۵. همان مأخذ، ص ۶۷۸.

۷۶. کسروی می‌گوید: بهبهانی در مقابل پیشنهاد این‌که این چند تن را بگیریم و بسپاریم و به کشاکش پایان دهیم، گفت: ما اگر این درخواست دربار را بپذیریم هر زمان درخواست دیگری خواهند کرد (تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۵۹۷).

۷۷. شیخ الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزده مقاله‌ی تحقیقی دیگر، ص ۱۴۷.

۷۸. همان مأخذ، صص ۶-۱۴۲، همین‌طور آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، مجلس اول و بحران آزادی، ص ۷-۳۳۶؛ صورت یکی دیگر از استخاره‌ها مربوط است به زمانی که شاه جبون و فاقد اعتماد به نفس به خیال‌کناره‌گیری و استعفا افتاده بود؛ خیالی که مکرر محرکش می‌شد و روسیه و شاپشال و کامران میرزا و همسرش ملکه جهان و میرزا ابوطالب زنجانی که تنها شیوه و حوزه‌ی فعالیتش با شیخ فضل‌الله نوری متفاوت بود، بازش می‌داشتند.

«پروردگار با ملائمت و مصالحت از سلطنت استعفا کنم؛ صلاح من است استخاره خوب بیاید

والافلا. یا الله یا دلیل‌المتحیرین، جواب استخاره به خط زنجانی پس از ذکر آیه، تفسیر: اگر راجع به شخص اعلیحضرت شهریاری است خوب نیست و هر گاه مقصود سخت‌گیری به دیگران باشد، خیلی خوب است، شیخ الاسلامی، جواد، ص ۱۴۲.

۷۹. ماموتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۷۸.

۸۰. کسروی، تاریخ مشروطه، ۶۳۹-۶۴۰؛ ملک‌زاده در جلد چهارم ص ۷۱۸ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نقل می‌کند «عجیب‌تر این که چند روز قبل از جنگ حاجی معین بوشهری، حاجی محمد اسماعیل، حاجی علی شالفروش، مرتضوی در تحت عنوان صلح طلبی بسیاری از مجاهدین یا فدایی را متفرق و اسلحه آنها را گرفته و در محلی که بعد معلوم نشد، مخفی کردند.

۸۱. ماموتف، ن، پ، بمباران مجلس شورای ملی، ص ۳۶۰.

۸۲. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد چهارم، ص ۷۱۹.

۸۳. همان مأخذ، ص ۷۱۹.

۸۴. همان مأخذ، جلد ۳، ص ۵۶۴.

۸۵. شاه به بازوی توانای سرهنگ لیاخوف تکیه کرده، موقتاً از گودالی که برایش کنده بودند، بیرون آمد؛ ماموتف. بمباران مجلس شورای ملی، ص ۲۴۱.

۸۶. غالب مورخان این قول کسروی مبنی بر غارت بهارستان از سوی سربازان سیلاخوری و دسته‌های انبوه دیگر را نقل کرده‌اند. (کسروی، تاریخ مشروطه، ص ۶۳۸).

۸۷. رایس، اسپرینگ، نامه‌های خصوصی، ص ۲۰۳.

۸۸. زینویف، ایوان الکسیویچ، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۷۱.

۸۹. آبادیان، حسین، بحران مشروطیت در ایران، ص ۱۰۲.

۹۰. فصل هشتم کتاب انقلاب مشروطیت ایران تألیف ایوان، الکسیویچ زینویف کلاً به‌عنوان «پا فشاری نمایندگان روسیه و انگلیس در تهران نزد محمدعلی شاه برای استقرار مجدد مشروطیت» اختصاص یافته است.

۹۱. ادوارد براون می‌نویسد «حمایتی که توسط حداقل سه تن از مجتهدان اصلی کربلا و نجف از نهضت مشروطه به عمل آمد و تکفیر عملی شاه توسط آنها، آن چنان مشهور و معلوم است که نظرات روحانیون کم‌اهمیت‌تر شیعه نتیجه‌ی نسبی اندکی در بر دارد» (براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۰۶).

۹۲. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۸۳۹.

۹۳. شیخ‌الاسلامی، جواد، قتل اتابک و شانزد مقاله‌ی تحقیقی دیگر، ص ۱۴۸.

۹۴. همان مأخذ، ص ۱۴۹.

۹۵. براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۵۲؛ کسروی، احمد، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۸۲۷؛ همین‌طور ملک‌زاده، مهدی، ج چهارم انقلاب مشروطیت ایران، ص ۸۶۲... حال که مکشوف داشتند تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافی است و حکم به حرمت دادید و علمای ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نمودند، در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد.

۹۶. براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۵۲.

۹۷. همان مأخذ، ص ۲۵۲.

۹۸. هیستری، رفتار کردن به شیوه‌ای کاملاً هیجانی و نمایشی است، بر این شیوه‌ی رفتاری علل عاطفی بیشتر غالبند و رغبت و حالت انگیزشی و عاطفی تسلط دارد. رفتار هیستریک رفتاری است کمتر اندیشیده و بیشتر تلقینی و هیجانی. با این حال وقتی صحبت از رفتار هیستریک دسته جمعی می‌شود، منظور حالت همه‌گیر و جمعی است که به صورت القایی باورانیده و پذیرفته شده اما لزوماً تأملی عقلانی در پایه‌های آن رفتار برای همه‌ی عاملان صورت نگرفته است.